

# پیام آزادی (ناشر افکار ملی مترقی)

باهتمام: فعالین جنبش نجاتبخش مردم افغانستان

شماره پنجم ماه اسدسال ۱۳۸۲ (اگست ۲۰۰۴)

فهرست مطالب:

- ۱؛ اوضاع فعلی کشور و وظایف نیروهای مترقی در قبال آن.....(صفحه ۱)
- ۲؛ از فروریختن برجهای مرکز تجارت جهانی تا سقوط رژیم طالبان (بخش پنجم).....(صفحه ۱)
- ۳؛ وضع طبقات مختلف اجتماعی جامعه افغانستان و موضعگیری آنها در برابر.....(صفحه ۱۲)
- ۴؛ توده های خلق و نیروهای انقلابی مردمی پاسداران واقعی استقلال و.....(صفحه ۲۲)
- ۵؛ صفحه از تاریخ افغانستان.....(صفحه ۲۶)
- ۶؛ گوشه از آلبوم افتتاح امپریالیستهای امریکائی وانگلیسی در زندان ابوغریب....(صفحه ۲۹)

## اوضاع فعلی کشور و وظایف نیروهای مترقی مردمی در قبال آن!

حدود سه سال است که کشور ما در اشغال نظامی و تحت سلطه استعماری امپریالیستهای امریکائی اروپائی و متحدین آنها قرار داشته و خلقتهای مظلوم و ستمدیده کشور ما از ستم و استبداد اشغالگران و ارتجاع مزدور آنها عذاب میکشند. در طول این مدت سلطه گران خارجی و حاکمان مزدور داخلی با تبلیغات گمراه کننده به شیوه ها و اشکال مختلف سعی کرده اند تا سلطه و حاکمیت اسارت بارشان را برای مردم "توجیه" کرده و اذهان آنها را از ستم و استثمار همه جانبه ای که بر آنها روا میدارند منحرف سازند. امپریالیسم امریکادر رأس سایر قدرتهای امپریالیستی سلطه گریا تکیه به گروه های ارتجاعی جنایتکار و ضد مردم (نمایندگان طبقات ارتجاعی ملاک کمپرادور) سعی میکند تا سلطه اسارت بار و غارتگرانه اش را تحکیم بخشیده و نهادهای تخویف و سرکوب مردم را هرچه بیشتر تجهیز و تقویت کند.

در اوضاع کنونی بیش از نصف نفوس کشور در بدترین و بحرانیترین شرایط فقر و گرسنگی، بیسرنامی، بیدوائی، بیکاری، بی تعلیمی و عدم دسترسی به ابتدائترین وسایل معیشتی قرار داشته و رنج میکشند. در حدود یک ثلث نفوس کشور با عایدات کم در وضعیت بخور و نمیزی بارنج و نگرانی روز میگذرانند. اقشار معینی از جمله دهقانان مرفه و نیمه مرفه در دهات و شهر نشینان مرفه و نیمه مرفه با عایدات مناسبی از قبل اوضاع بوجود آمده در کشور در شرایط معیشتی نسبتاً خوبی بسر میبرند. فقط اقلیت معینی از طبقات دارای جامعه از جمله زمینداران بزرگ، تاجران بزرگ و متوسط، سران تنظیمهای جهادی، قوماندانها و حاکمان محلی جهادی و ملیشه ای و طالبی، مامورین بلندرتبه دولت مزدور، سران باندهای مافیائی مواد مخدر، روسا و کارمندان مؤسسات غیر دولتی (که تعداد آنها به بیش از ۲۵۰۰ میرسد) و ازین قبیل که صاحب همه چیز اند سرمایه می اندوزند و به ناز و نعمت زندگی کرده و بر توده های مردم حکم میرانند.

در طی دوونیم سال اخیر بیش از دو میلیون از مهاجرین کشور ما در کشورهای پاکستان و ایران با اثر باثرب شدت اعمال فشار و مظلوم

دولتهای مزبور تبلیغات گمراه کننده قدرتهای اشغالگر دولت مزدور به کشور بازگشته اند که آنها نیز در وخیمترین شرایط فقر و گرسنگی و بیسپرناهی در گوشه و کنار کشور سرگردان اند. بخشی از این عودت کنندگان و صدها هزار از بیجاشدگان داخلی به امید پیداکردن لقمه نانی در مراکز شهرهای بزرگ هجوم آورده و لانه های حاشیه ای و زاغه نشینانی را در اطراف این شهرها تشکیل داده اند. هزاران تن از زنان، اطفال، پیرمردان، معلولین و معیوبین در کنار جاده ها صف بسته و دست به گدائی دراز کرده اند.

باتمام کزافه گوئیها و باوه سرائیهای اشغالگران و دولت و نیروهای مزدور داخلی، مبنی بر سرآزیرشدن میلیارد دلار؛ جهت "بازسازی و اعمار و احیای زیربنای اقتصادی" کشور در طی این مدت کمترین تغییری در وضعیت زندگی توده های میلیونی کشور رونمانگر دیده است. وزیر مالی دولت مزدور مدعی است که از جمله (۸۰۰) میلیون دلار عایدات ملی در سال گذشته فقط (۲۰۰) میلیون آن بدولت مرکزی رسیده و بقی بوسیله حکام محلی قدرتمند لادرك شده است، و از جمله چهار میلیارد "کمک" خارجی در سالهای عمر دولت دستشاند بوسیله اداره ملل متحد، نهادهای متعلق به قدرتهای اشغالگر، (Ngos) و عناصر صاحب نفوذ خارجی و داخلی، طوری بمصرف رسیده است که هیچ مرجعی حاضر به حسابدهی روشن از این مبلغ نیست.

در شرایط فعلی در حدود (۸۰) فیصد بخش تولیدی اقتصاد کشور را تولید تریاک و هیروئین حاصل از آن تشکیل میدهد که ارزش تخمینی آن به بیش از دو میلیارد دلار بالغ میشود که آنهم عمدتاً به جیب باندهای قاچاق (که سرخ آن به حکام دولت در ولایات و مرکز و مافیائی بین المللی مرتبط به اشغالگران وصل است) و زمینداران بزرگ میریزد؛ بخشی از آن نصیب دهقانان مرفه شده و دهقانان کمزین و بیزمین که دهقان ملاک اند نظر بمقدار اراضی محدودیکه خشخاش زرع میکنند سهم ناچیزی را نصیب شده و فیصدی معینی از حاصلات شان را برای قوماندانها و فرمانداران محلی باج میدهند. چنانکه دولت کرسی و پاداران امریکائی اروپائی آن اعلان کردند قرار بود که امسال فقط (۸) فیصد مزارع خشخاش را در سراسر کشور نابود کنند. ولی در عمل دیده شد که زمانی برنامه عملیات تخریب این بخش مزارع را آغاز کردند که اکثر حاصلات آن قبلاً جمع آوری شده بود و طبق گفته حکام محلی در حدود (۲ تا ۴) فیصد اراضی کشت خشخاش آنهم در چند ولایت محدود از بین برده شد، که این خود دخالت و سهم حاکمان داخلی و نیروهای اشغالگر را درین معامله آشکار میسازد. و همچنانکه برنامه "محای کامل" زرع خشخاش را از سراسر کشور در مدت (۱۰) سال تخمین کرده اند.

برخلاف ادعای اشغالگران امریکائی اروپائی و متحدین آنها در طی تقریباً سه سال سلطه استعماری شان هرگز نتوانسته اند امنیت و ثبات را در کشور تأمین کنند. هر روز شرایط امنیتی و خیمتر میشود و هیچگونه مصونیتی برای جان و مال و ناموس مردم وجود ندارد. خصوصاً در ولایات جنوب، جنوب غربی و شرقی کشور (با تشدید حملات نظامی که به گروه های طالبان، القاعده و حزب اسلامی گلب الدین نسبت داده میشود) حتی برای قوای اشغالگر دولت مزدور آنها امن نیست. در واقع منشأ همه این ناامنیها همین گروه های جنایتکار ضد مردم جهادی، ملیشه ای و طالبی (که بوسیله امپریالیستهای امریکائی اروپائی بر مردم مامسلط شده اند) و خود نیروهای اشغالگرانند. و نیز کشتار، تعقیب، دستگیری و زندان و شکنجه، آزار و اذیت، توهین و تحقیر کتله های مردم درین مناطق بوسیله اشغالگران امریکائی و متحدین آنها به بهانه همکاری با "تروریستها" ابعاد گسترده یافته است. تمام این اعمال جنایتکارانه و ضد انسانی را دولت امریکا و متحدین آن به همکاری گروه های مزدور داخلی زیر نام توطئه طراحی کرده شان ("جنگ با تروریزم") علیه خلق ستمکشیده کشور ما انجام میدهند.

اشغالگران امریکائی و متحدین آنها در پیمان ناتو فیصله کرده اند تا قوای نظامی بیشتری را وارد افغانستان کنند؛ چنانکه در ماه اپریل امسال کرسی مزدور را وظیفه دادند تا "بنام مردم" افغانستان از دولت‌های عضو پیمان ناتو تقاضا کنند تا قوای نظامی بیشتری را برای "تأمین امنیت" وارد کشور کنند. همچنان او اعلام داشت که قوای نظامی خارجی برای مدت ده سال دیگر در افغانستان باقی خواهند ماند. که این اقدام خوددورنمای استراتژی و اهداف پنهانی شوم تداوم سلطه استعماری امریکا و متحدین آن در افغانستان و منطقه آشکار مینماید.

در عرصه معارف که اشغالگران و نوکران بومی آنها از گسترش آن بحیث بزرگترین "دست آورد" آنها در کشور یاد میکنند؛ اولاً این پروژه از نظر ماهیت فقط تا حدودی ارزش کمی آن محسوس است و از جنبه رشد کیفی از جهات و ابعاد مختلف در سطح نهایت نازلی قرار دارد. ثانیاً در حدود (۸۰) فیصد امکانات تعلیمی موجود در مرکز کابل و مرکز چند ولایت بزرگ اختصاص یافته است؛ و در مناطق روستائی که محل سکونت بیش از هفتاد درصد نفوس کشور است کمتر توجهی به سازماندهی امور تعلیمی شده است.

در شرایط فعلی اختناق و استبداد امپریالیستی ارتجاعی در کشور بیداد میکند، توده های مردم از کمترین آزادیهای سیاسی و اجتماعی برخوردار نیستند، خاصتاً در ولایات کشور. ستم چندلایه طبقاتی، مذهبی و جنسیتی بطور همه جانبه بر زنان اعمال میشود و زنان از همه حقوق سیاسی و اجتماعی شان محروم اند. دولت دستنشانده در کابل از نظر ترکیب جناحهای مزدور در آن در موقعیت بحرانی قرار دارد. اکثر ولایات کشور بوسیله والیان و قوماندانهای جهادی، ملیشه ای و طالبی بشکل ملوک الطوائفی اداره میشود. هنوز هم دولت مرکزی از نفوذ و سلطه چندانی در ولایات برخوردار نیست؛ والیان، حاکمان و فرماندهان محلی حکمرانان اصلی در ولایات و محلات اند و رابطه دولت مرکزی با این ولایات اکثرأ در حالت باجگیری و باجدهی است.

بعد از ختم لویه جرگه قانون اساسی خلیل زاد حاکم امریکائی و کرسی مزدور اقدام به تحدید قدرت و "تضعیف" جناحهای مربوط به ائتلاف شمال در دولت مرکزی و ولایات از طریق "توطئه" کردند. چنانچه قبل از اقدام خلیل زاد طی مصاحبه بابت بی سی گفت که: "دولت امریکا در مورد مطیع ساختن عدّه از والیان و فرماندهان نافرمان در مرکز و ولایات از شیوه "زردک و چوب" استفاده خواهد کرد که در قالب یک ضرب المثل انگلیسی آمده است. و حکام نافرمان میتوانند یکی را انتخاب کنند و یا در صورت ضرورت ماهر دورا تطبیق خواهیم کرد. چنانکه در اولین اقدام محمد محقق رهبر یک جناح حزب وحدت اسلامی را از سمت وزارت پلان دور کردند، در ولایت هرات قوماندان فرقه (۱۷) را کمک و حمایت کردند تا علیه امیر اسماعیل اقدام به کودتای نظامی نماید که بتاریخ دوم حمل امسال در جریان آن وزیر هوانوردی ملکی (پسر اسمعیل) و چند ده نفر دیگر از طرفین کشته شدند و کدورتا با اصطلاح ناکام ماند. در اقدام سوم والی فاریاب و قوماندان فرقه آنولایت را بتاریخ (۲۰) حمل علیه دو ستم بکار گرفتند که باز هم ناموفق ماند. و اقدام دیگر آنها همین شیوه در ولایت غور عملی گردید که در عمل نتیجه دلخواهی برای آنها باریا آورده و تاهنوز زود خورد بین گروه های رقیب درین ولایت ادامه دارد. ولی این اقدامات از یک طرف تا حدی به تشدید مخالفت و تضاد بین گروه های ارتجاعی درین ولایات منجر گردید که در آینده قدرتهای اشغالگر در جابجائی این گروه ها از آن استفاده خواهند کرد) و از جانب دیگر موجب تشدید اختلافات فرماندهان قدرتمند محلی مربوط به ائتلاف شمال و جناح کرسی گردید که خلیل زاد حاکم امریکائی و کرسی دوباره راه مفاهمه و تطبیع و امتیازدهی و امتیازگیری را با جناحهای ائتلاف شمال پیش گرفتند. و بتاریخ (۷) جوزای امسال متن موافقتنامه را اعلام کردند که

در قاصد صدارت بین رهبران گروه های ائتلاف شمال و جناح کرزی بامضارسید؛ که در برابر حمایت گروه های جهادی و ملیشه ای از کرزی در انتخابات ریاست جمهوری، امتیازاتی را از سهم معین در پستهای دولتی از جمله معاونین رئیس جمهور و وزارتخانه های مهم نصیب خواهند شد. گرچه بعداً عوامل فریبانه لغو آن اعلام گردید اما قسماً نتیجه این زد و بند ها و دیده و بستانهای پشت پرده بر سر تقسیم قدرت در دولت بعد از انتخابات ریاست جمهوری، هرچه بیشتر بعد از اعلان رسمی نامزدی کرزی به پست ریاست جمهوری بر ملا گردید. و نامزدی دوستم و یونس قانونی به پست ریاست جمهوری و اعلان حمایت قسیم فهیم و دوکتور عبدالله از وی عمدتاً در "رقابت" با کرزی نیز بمنظور اعمال فشار و چانه زنی و تعهدگیری به جهت سهم بیشتر در قدرت دولتی بین این جناحهای ارتجاعی مزدور است. بهر حال هرچه باشد، در آینده نیز همان آش است و همان کاسه. و این مردم ستم دیده کشور ما اند که تحت سلطه استعماری امریکا و متحدین آن و گروه های ارتجاعی رنگارنگ حاکم در مرکز و ولایات عذاب خواهند کشید، منتها این دوره زیر نام "قانون اساسی"، "رئیس جمهور و دولت منتخب" مردم "و شورای ملی" انتخابی؛ و پیرو سه "انتخابات" ریاست جمهوری یک طرفند شیا دانه بمنظور مصروف نگه داشتن و اغوای مردم است؛ زیرا غالباً بشخص مورد نظر اشغالگران امریکائی اروپائی (کرزی) پیش از پیش از طریق معاملات پشت پرده بین جناحها و گروه های ارتجاعی شامل در دولت پوشالی انتخاب شده است و در آینده اعضای ولسی جرگه و مشرانو جرگه را نیز نمایندگان همین گروه ها تشکیل خواهند داد. از آنجائیکه در شرایط اشغال استعماری امپریالیزم و حاکمیت ارتجاع مزدوران و سلب حاکمیت ملی و اراده آزاد توده های مردم، دولت موجود از نظر خواست و اراده مردم افغانستان مشروعیت ندارد؛ سناریوی انتخابات ریاست جمهوری و شورای ملی و سایر نهادها هم فاقد مشروعیت اند. باین صورت برگزاری انتخابات ریاست جمهوری یک نمایش مسخره بیش نیست، و پیاوه سرانی برای انتخابات "آزاد و عادلانه" در حقیقت خندیدن به ریش مردم است.

با آنکه از همان آغاز امپریالیسهای امریکائی اروپائی باتکاء به همین نیروهای ارتجاعی مسلح و قماشهای دیگر ارتجاع به افغانستان هجوم آوردند و یقیناً که اشغال نظامی و سلطه استعماری آنها بر اساس تعاون و همکاری همه جانبه همین گروه های جانی (بحیث نمایندگان طبقات ملک کمپرادور) استوار بوده و هست. اما از آنجائیکه بخشهای قدرتمند ائتلاف شمال و ابستگیا و سرسپردگیهای به امپریالیزم روسیه، دولت های ایران و هند و رژیمهای آسیای میانه دارند؛ دولت امریکا و جناح کرزی سعی کردند تا از نفوذ و قدرت فعلی این گروه ها در دولت مرکزی و ولایات کاسته و وزنه قدرت را بجانب جناح کرزی که عمدتاً سرسپردگی به امپریالیزم امریکا و امپریالیستهای اروپائی دارند، سنگین سازند.

اقدام دیگر دولت امریکا این بود که برای برهم زدن معادله قدرت بین جناح کرزی و جناحهای ائتلاف شمال در دولت بعد از انتخابات، به جلب و جذب در حدود (۹۰) فیصد اعضای حزب اسلامی گلب الدین و بدنه وسیعی از تشکیلات رژیم سرنگون شده طالبان پرداختند؛ که این اقدام از جهت دیگری تا حدودی راضی نگه داشتن دولت پاکستان نیز میباشد که جناح بیشتر وابسته بآن را در دولت مزدور سهیم سازند. گرچه با شرکت آینده جناحهای حزب اسلامی و طالبان در دولت، ظاهراً بداند نظر داشت مخالفتهای دیرینه آنها با بخشهای عمده ائتلاف شمال و هم از جنبه ملیتی جناح کرزی را تقویت مینمایند؛ اما در عمل هرچه بیشتر وزنه نفع گروه های ارتجاعی مذهبی افراطی و "میانه رو" در برابر تکنوکراتهای جناح کرزی در دولت سنگینتر خواهد شد، که بدون شك از یک جهت این هدف واقعی نیروهای اشغالگر عمدتاً امریکاهم هست. زیرا آنها در طی تقریباً سه سال چنانکه ادعا میکردند، نتوانستند زمینه حداقل راضی نگه داشتن مردم را فراهم کرده و اوضاع

رادرافغانستان ومنطقه بطوردلخواه بنفع شان تحت کنترل آورده و تغییر دهند. باآنکه دیوانه وارتبلیغ کرده و می کنند لاکن در عمل نتوانسته اند ماهیت خود و دولت دست نشانده شان را از توده های مردم بیوشانند؛ زیرا امپریالیسم و ارتجاع از دشمنان خونین توده های مردم اند. امپریالیست ها از همین گروه های ارتجاعی مختلف از یک طرف در جهت تخدیر اذهان و گمراهی توده های مردم و از طرف دیگر بحیث چماق سرکوب علیه آنها و سرکوب نیروهای انقلابی و مترقی مردمی استفاده میکنند. زیرا امپریالیست های امریکائی اروپائی و گروه های ارتجاعی حداقل این محاسبه را دارند که تداوم شرایط وحشت و استبداد سلطه استعماری و ارتجاعی آنها علیه توده های مردم و بوخامت گرائیدن وضع اقتصادی کشور و عدم بهبود نسبی وضع زندگی رقت بار آنها و صدای اعتراض بلند خواهد شد و در نهایت به قیام های خودجوش علیه آنها خواهد داد. ازینرو امپریالیست های اشغالگری و بیوهای سرکوبگر و وحشی ای بکار دارند تا با سوء استفاده از اعتقادات مذهبی مردم به اغوا و سرکوب آنها پرداخته و نیروهای انقلابی مردمی را که در دفاع از منافع توده های مردم در کنار آنها قرار گیرند با سلاح "تکفیر" و حشیانه سرکوب خونین کنند.

در جهت دیگر نیروهای اشغالگری در اندتا اعلی الرغم میل گروه های مذهبی افراطی قدرتمند در دولت ( از جنبه های تبلیغاتی و گمراه کننده در کشورهای شان تمسکی بدست داشته باشند که گویا آنها در افغانستان در جهت ایجاد جامعه "مدنی و دموکراتیک" و تقویت گروه ها و نیروهای "مترقی و دموکرات" نیز تلاش میکنند؛ ازینرو درین اواخر خلیلزاد (حاکم امریکائی) به اقداماتی دست زده است که هدف آن جلب و جذب تشکلاتی چند می باشد از جمله: باندهای "خلقی"، پرچمی، "سازا"، "راوا" و سایر گروه ها و عناصر ارتجاعی (که دم از دموکراسی میزنند و خود را طرفدار دولت "لائیک" هم وانمود میکنند)، زیر نام "توحید گروه های دموکرات اصیل"، توافقیهای آنها را هم آهنگ کرده و آنها را در حمایت از جناح کرسی بمقابل "بنیادگراها" وارد صحنه نماید.

با نظر داشت اوضاع کنونی کشور و ماهیت گروه ها و عناصر ترکیب کننده دولت مزدور در کابل و سایر ولایات کشور و شدت و ابعادستم و مظلومی که از جانب اشغالگران امریکائی اروپائی بر خلق کشور ما عمل شده و بروسعت فقر و مسکنت توده های مردم افزوده میشود؛ و هر قدر به ارباب، اغوا و سرکوب توده های مردم هم متوسل شوند، باز هم دورنمای قدرتهای اشغالگری مزدوران داخلی آنها بر وفق مراد نخواهد بود. از یک طرف هر روزیکه از عمر سلطه استعماری و حاکمیت ارتجاعی و حشمتبار آنها سپری میشود، ماهیت این سلطه اسارت بار در مرکز و ولایات کشور برای توده های مردم آشکار میشود که این خود موجب ناامیدی و یأس و خشم آنها گردیده و زمینه ساز نلضائی و اعتراضات گسترده آنها شده و امکان ابراز مخالفت و مقاومت علیه اشغالگران و گروه های ارتجاعی حاکم بیشتر خواهد شد. از طرف دیگر دولت مزدور از چنان ترکیبی از دسته بندیهای امپریالیستی ارتجاعی متشکل است که هر روز بر عمق اختلافات و تضاد آنها افزوده شده و زمینه و فرصت انجام عمل متحد در عمران خرابیهای کشور و بهبود نسبی شرایط زندگی توده های محروم برای آنها محدود خواهد بود؛ زیرا هر یک از جناحها با استفاده از قدرت دولتی و امکانات دولت، تلاش خواهد کرد تا جناح و گروه خود را تقویت کند. ازینرو در ساختمان یک دولت متمرکز و یکپارچه هم تحت چنین شرایطی موفقیت زیادی نخواهند داشت. قدرتهای امپریالیستی اشغالگری در افغانستان هم بیشتر روی جناحهای مورد نظر خودشان سرمایه گذاری میکنند. بدین ترتیب آن میلیارد دلار "کمک" هم که در سالهای آینده برای افغانستان اختصاص یافته است از طریق کانالهای مختلف دولت و اشغالگران و ملل متحد در عرصه های معینی که منافع امپریالیسم، کمپرادوریزم و نیروهای ارتجاعی اقتضا کند و پروژۀ مبارزه

علیه تروریسم و حفظ امنیت" امپریالیست‌ها بمصرف خواهد رسید. کشور ویرانه ما، ویرانه باقی خواهد ماند، هر روز وضع زندگی کتله های ملیونی کشور مابه وخامت خواهد گرائید؛ درمیل فقط یک مشت شکم گنده وابسته و مزدور دربار امپریالیسم دردولت مزدور، طبقات ارتجاعی ملک کمپرادور و سران سازمانهای غیردولتی چاق و چله تر خواهند شد.

امالین مسایل یک جهت قضیه یاتضادراتشکیل میدهد که به فراهم آمدن هرچه بیشتر شرایط عینی در جامعه کمک کرده و احیاناً اوضاع تاسرحدغلیان و شورش توده های مردم بحرانی خواهد شد. لکن جهت دیگر این تضادراتوده های تحت ستم، استثمار و استبداد تشکیل میدهد، که باید هرچه جدیتر آن توجه نمود. و از همه اولتر این وظیفه نیروهای انقلابی و مترقی مردمی و آزادیخواه است تا بادرک مسئولیت انقلابی شل در برابر اوضاع کنونی، مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع راتشدید نموده و تدارکات لازم را انجام دهند. که در قدم نخست باید این نیروها در جهت بوجود آوردن شرایط ذهنی لازم در سطح جامعه و بهره برداری از اوضاع بوجود آمده در ستم و سودادن حرکتهای مردمی علیه اشغالگران و دولت مزدور آن آمادگی لازم راداشته باشند. لکن اصولاً این مهم در صورتی میتواندامکان عملی یابد که همه نیروها و اشخاص انقلابی و مترقی مردمی مبارزات سیاسی گسترده را جهت بیداری و آگاهی سیاسی توده های مردم شدت بخشند. یعنی سازماندهی یک برنامه تبلیغات سیاسی و افشاگری سیاسی همه جانبه در داخل کشور؛ که این هم باوضع تاکتیکیهای معین و شیوه های مشخص امکانپذیر میشود. زیرا فضای حاکم اختناق و استبداد امپریالیستی ارتجاعی در داخل کشور این زمینه را برای نیروهای انقلابی و مترقی بشدت محدود کرده است، ولی بازم ناممکن نیست، و انقلابیون مردمی ملزم به جستجوی روزنه های اندتا از آن طریق اندیشه های مترقی مردمی را برای توده های مردم انتقال دهند و یادر شرایط حرکتهای خود بخودی آنها علیه سلطه و ستم استعماری امپریالیسم و ارتجاع جنایتکار قاربه ستمدهی مقاومتها و سازماندهی مبارزات آنها باشند. در غیر این صورت حرکت توده های مردم بوسیله اشغالگران وحشی و ارتجاع خون آشام سرکوب خونین خواهد شد. یابنحوی جناحهای از ارتجاع خارج حاکمیت دولتی فعلی بکمک امپریالیسم حرکت توده های مردم را مهار زده و به نفع امپریالیسم و ارتجاع آنرا به شکست خواهد کشاند.

### از فروریختن برجهای مرکز تجارت جهانی تا سقوط رژیم طالبان (بخش پنجم)

بتاریخ (۲۷) سپتمبر (۲۰۰۱) وزیر دفاع روسیه اعلام داشت که: دولت روسیه سلاح و مهمات بدسترس گروه های ائتلاف شمال قرار میدهد؛ از جمله تانکهای (T55) و خودروهای زرهی. چنانکه در بخشهای قبل هم در مورد موقف امپریالیسم روسیه و اتخاذ پالیسیهای آن در اوضاع بوجود آمده در سطح جهان و منطقه بعد از واقعه ۱۱ سپتمبر اشاره شد که این دولت فعالیتها یبشاد رد و عرصه تشدید نمود؛ از یکطرف جهت کسب الطاف امپریالیسم امریکادری دست آوردن کمکهای مالی و توقف حمایتهای امریکا از جنگجویان چین زیر نام "جنگ بین المللی ضد تروریستی". و از جانب دیگر بارانه کمکهای بیشتر نظامی و مالی برای گروه های ائتلاف شمال توانست سلطه و نفوذ شرابیش از قبل بر این گروه هاتقویت و تثبیت

نماید تا از این طریق در آینده می‌توانست در نظام حاکم بر افغانستان که ائتلاف شمال سهم عمده در آن داشته و دارد؛ نفوذ و روسوخ مؤثری داشته باشد. چنانکه جریان اوضاع بعدی نشان داد، دولت روسیه توانست در هر دو مورد حداکثر بهره برداری لازم را از شرایط بوجود آمده بنفعش بنماید.

اما سوالی که در اینجا باقی می‌ماند اینست که در مقابل این امتیازات امپریالیزم روسیه در برابر توسعه جوئی و یا گسترش ساحه نفوذ و کنترل نظامی امریکا که توانست در چندین کشور آسیای میانه پایگاهی نظامی ایجاد کرده و بردولتهای این کشورها سلطه و نفوذ پیدا کند) سکوت اختیار نمود؛ شاید از یک جهت این موضوع برای امپریالیزم روسیه امر تقریباً مسلمی بنظر می‌رسید که از نظر توانائی نظامی، مالی و سیلسی در موقعیتی نبود که بتواند در برابر گسترش سلطه نظامی و سیاسی امریکادار کشورهای آسیای میانه (منطقه نفوذ و سلطه "عنعنوی" روسیه) مخالفت و مقاومت نشان دهد و از جانی هم دولتهای این کشورها که سخت دچار مشکلات اقتصادی بودند، تطبیعات دولت امریکا جلوه و جاذبه بیشتری داشت، تا ملاحظه حفظ روابط "عنعنوی" با امپریالیزم روسیه. امپریالیزم روسیه درین زمینه جهت انحراف افکار عامه در کشورش به تاکتیک تبلیغاتی متوسل شد و طوری وانمود کرد که گوید دولت پوتین از روی ضرورت و تفاهم و همکاری با امریکا و متحدین آن کنار آمده است و در شرایط حساس بین المللی ("خطر ریزیم جهانی") با ائتلاف بین المللی همکاری میکند، نه اینکه تسلیم آنها شده است.

در همین روز در پروگرام آسیای میانه رادیو بی بی سی اشرف غنی احمدزی طی صحبتی گفت که: "دوام رژیم طالبان از نظر شرایط منطقه و جهان ناممکن است؛ او طالبان را به دو گروه فراطیهای اقلیت و میانه روهای اکثریت تقسیم نموده اضافه کرد: حرکت طالبان تحت سلطه خارجیان از جمله دولت پاکستان است. همچنان او گفت که در دولت آینده ترکیب خاصی باید از تمام اقشار افغانستان یعنی اتحاد ملی مردم افغانستان بوجود آید و بخشی از گروه طالبان بحیث افراد وطنپرست باید درین روند عمل نمایند. و نیز او مزورانه از اهمیت دادن به استقلال افغانستان و حق خودارادیت مردم سخن رانده و روی تدویر لویه جرگه و اعمار مجدد و اینکه کمک وسیع بکشور ثبات می آورد تأکید نمود."

در همین برنامه باقر معین (رئیس سابق بخش پشتو و فارسی بی بی سی) گفت که: "ظاهر شاه در آینده اداره فعالی را نمیتواند جواب بدهد؛ چون او معمر است و بحیث سمبول در دولت موقت برای سه یا شش ماه میتواند باقی بماند. کسانی که میتوانند حکومت کنند تحصیل کرده های خارج از افغانستان اند. او همچنان از عدم صلاحیت و استقلال در افغانستان صحبت نموده و گفت که: لویه جرگه ملی باید زعامت را در افغانستان تعیین کند؛ چنانکه ائتلاف شمال هم باتشکیل لویه جرگه موافقت نشان داده است و افرادی هم از طالبان طرفدار تدویر لویه جرگه اند (بدون افرادی که جنایت کرده اند) و دولت آینده باید پایه وسیع داشته باشد و مراحل مختلفی از مرحله گذارتا مرحله آخر راطی نماید و نیروهای ملل متحد ضروری است تا اوضاع را کنترل کند و بعداً زمینه برلی انتخابات و دموکراسی آماده خواهد شد؛ و دیده شود که آیا تجربه دموکراسی دهه چهل میتواند در افغانستان دوباره زنده شود؟! در همین روز کشیش امریکائی (Jesce Jackson) اعلام نمود که تلاش دارد تا راه حل مسالمت آمیز و شرافتمندانه را برای معضل افغانستان تعقیب نماید." که در عمل هیچگونه اقدامی انجام نداد. و یقیناً که این اقدام او هم یک ترفند عوامفریبانه بود و بیشتر در راستای تأمین منافع امپریالیزم امریکا صورت میگرفت؛ زیرا او در برابر تدارک حمله نظامی دولت بوش و متحدین او علیه مردم مظلوم افغانستان سکوت اختیار نمود.

در همین روز ملامعمر رهبر وقت امارت اسلامی طالبان از تحویل حکومتی در افغانستان اظهار داده و گفت که: "سرنوشت آن حکومت سرنوشت رژیم وابسته روس خواهد بود؛ هر افغانی که از طرف امریکا بقدرت رسانده شود رفتار با او مانند دولت دستنشانده شوروی خواهد بود." در حالیکه امپریالیزم امریکادر رأس یک اتحاد امپریالیستی ارتجاعی تصمیمشرا گرفته بود در مسیر تحقق استراتژی جنگی اش یعنی تهاجم نظامی علیه خلقها و ملل تحت سلطه و تحکیم سلطه استعماری بر آنها زیر نام "جنگ جهانی علیه تروریسم"، سرنگونی رژیم دستنشانده طالبانی اشراجهت اشغال استعماری افغانستان و کنترل بر منطقه جنوبی و وسطی آسیا برای رسیدن به اهداف غارتگرانه اش جدأ مدنظر قرار داده بود؛ و این اظهار ملامعمر هم بیشتر مصرف تبلیغاتی داشت که در برابر ولی نعمت قبلی اش بکار میبرد.

بتاریخ (۲۸) سپتمبر (۲۰۰۱) دولت عربستان سعودی اعلام نمود که اجزیه خواهد داد تا امریکا از پایگاههایش در آنکشور علیه افغانستان استفاده نماید. "صرف نظرا اینکه ماهیت این گونه رژیمها مشخص است که رژیمهای اندشیداً ارتجاعی و سرسپرده امپریالیزم؛ و آنقدر ضد مردم اند که بدون حمایت و کمک سیاسی و نظامی امپریالیزم امکان بقا ندارند؛ خاصتاً دولت عربستان سعودی وعده دیگر از دولتهای کشورهای حاشیه خلیج فارس که بدون حمایت همه جانبه امریکادوام در قدرت برای شان محال مینماید. و در عوض ثروتهای سرشار این کشورها را در معرض غارت امریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی قرار داده اند. لکن دولت سعودی باتمام داد و فریاد "اسلامخواهی و رعایت رابطه اخوت اسلامی" با صراحت تجاوز امریکا و متحدین آنرا به افغانستان کمک نمود.

بهین روز جنرال قریشی مامور بلند پایه دولت پاکستان طی مصاحبه چنین گفت: "دولت پاکستان سعی میکند تا طالبان را تشویق نماید که به نگرانی جهانیان توجه نمایند تا عملیات نظامی امریکار ا بتأخیر انداخته و قضیه را از طریق مسالمت آمیز حل نمایند. دولت پاکستان بهین منظور هیأتی را از علماء و مأمورین بلند پایه وزارت خارجه به قندهار فرستاده تا در جهت یافتن راه حل مسالمت آمیز قضیه با ملامعمر مذاکره نماید." و همزمان دولت امریکا اعلام نمود: "تا زمانیکه دولت پاکستان در راه حل مسالمت آمیز مسئله کوشش میکند دست به عملیات نظامی نخواهیم زد و برای فعلیتهای دیپلماتیکی وقت میدهیم." این صحبت دولت امریکاهم یک تبلیغ دیپلماتیکی و ترند عوام فریبانه بیش نبود؛ و چنانکه بعدها افشا گردید، حمله نظامی به افغانستان قبل از حادثه (۱۱) سپتمبر (۲۰۰۱) در پلان دولت بوش بوده که این "واقعه" آنرا مسجل کرد. و اعلام انتظار به راه حل "مسالمت آمیز" قضیه در همانوقت بمنظور انحراف افکار عامه جهان صورت میگرفت؛ زیرا دولت امریکادر رأس یک ائتلاف بزرگ امپریالیستی ارتجاعی تدارکات گسترده نظامی را در مناطق اطراف افغانستان تهیه بود و جورج بوش پیوسته صحبت از آغاز جنگ جهانی علیه تروریسم داشت. چنانچه فردای همانروز دولت امریکا اعلام نمود که بخشی از نیروهای ویژه اش وارد افغانستان شده اند تا به جمع آوری اطلاعات پرداخته و زمینه را برای عملیات بعدی امریکا و متحدین آن آماده سازند.

در همین روز "ونریل" فرستاده ملل متحد گفت که: "تجاوز مستقیم نظامی به افغانستان احساسات افغانها را تحریک خواهد کرد و علیه امریکا خواهند جنگید؛ چنانکه عملاً در تاریخ نشان داده اند." البته قراریکه بعداً واضح شد، این گفته بیشتر بیانگر نظرات شخصی "ونریل" مبتنی بر برداشت او از مبارزات و مقاومتهای تاریخ گذشته و معاصر مردم افغانستان علیه قدرتهای استعماری و امپریالیستی متجاوز و اشغالگر خارجی بود تا موضع ملل متحد؛ زیرا با مقابل ملل متحد اعلام نمود که آمادگیهای را برای آوارگان جدید از افغانستان روی دست گرفته است. و هدف از اعلان این برنامه هم توسل به



نیرنگهای "بشردوستانه" بود؛ زیرا همین اداره ملل متحد ب‌حیث وسیله در دست قدرتهای امپریالیستی عمدتاً اضلاع متحده امریکایگانه ابرقدرت نیرومند جهان بوده وهست که پلانههای تجاوز کلرانه آنها را "قانونیت" میبخشد، چنانکه حمله نظامی به افغانستان را مهر تأیید گذاشت.

به‌همین روزیونس قانونی نماینده ائتلاف شمال توافق تشکیل شورای نظامی و سیاسی راباجناح ظاهرخان تکذیب نموده و اظهار داشت: "هر طرحی که بحران افغانستان را خاتمه بخشد میزان حمایت میکنیم ونیز علاوه نمود که برجستگی جبهه متحد شمال باید در دولت آینده مدنظر قرار گیرد." این اظهاریه بیانگر عمق اهداف نیروهای متشکل در "ائتلاف شمال" بود، خاصتاً جناح مذهبی افراطی آن که بازعامت ظاهرخان مخالفت شدید داشت و در آن شرایط فشار امریکو دولتهای اروپائی وایجاب منافع گروهی آنها بود که چند دور ملاقات "تشریفاتی" راباجناح ظاهرخان روی طرح وترکیب دولت آینده انجام دادند. این نهاد آن اوضاع از جانب دولتهای روسیه، ایران وهند تقویت نظامی ومالی میشدند تا در صورت سقوط رژیم طالبان مواضع نظامی وسلطه شان را در مناطق بیشتری از افغانستان تحکیم بخشند. ودولت امریکو متحدین آن هم "لاجرم" باید روی همین گروه ها تکیه میکردند، تا ظاهرخان وچندتن از اطرافیان او. البته از جنبه تبلیغاتی از نقش ظاهرخان در دولت آینده برای اغوای عده از سران اقوام مختلف کشور و عوام ناآگاه استفاده میکردند.

در همین روز تشکلاتی بنام "شورای صلح وهبستگی اقوام وملیتها"، "حزب مبارزین ملی مردم افغانستان" و گروه های دیگری ازین قبیل حمایت شان را از حمله نظامی امریکابه افغانستان ابراز داشته واز "طرح صلح" ظاهرخان نیز حمایت خود را اعلام کردند.

در همین آوان "بیرلوسکونی" صدراعظم ایتالیای مصاحبه چنین گفت: "ارزشهای عیسویت نسبت به ادیان دیگر برتری دارد...." واین صحبت بطور آشکار خاصتاً مواضع فکری سران دولت امریکو وانگلستان رابیان مینمود که بلافاصله بعد از وقوع حادثه (۱۱) سپتمبر صحبت از جنگ صلیبی وجهاد مقدس صلیبی نمودند.

بتاریخ (۲۰) سپتمبر (۲۰۰۱) صدراعظم انگلستان گفت که: "در مرحله اول رژیم طالبان مورد هدف مانیست؛ اما اگر در برابر زمین بردن گروه القاعده واسامه بن لادن مانع ایجاد نماید دشمن محسوب میگردد." این گفته نیز بخشی از تبلیغات سیاسی باندرهزان امپریالیستی رابه ریاست جورج بوش تشکیل میداد تا بیان واقعیت اهداف آنها را.

به‌همین روز هیأتی از کنگره امریکابا ظاهرخان در روم ملاقات نمود و ظاهرخان طی مصاحبه گفت که: "در نبرد امریکاعلیه تروریزم در کنار آن دولت ایستاده است." و اظهار این مطلب در آن شرایط یکی از مواد تعهدنامه مزدوری برای امپریالیزم امریکو متحدین آن بود که هدف داشتند تا مردم وکشور افغانستان رابه بهانه "سرکوب تروریزم" مورد تجاوز وحشیانه قرار داده وسلطه استعماری شان رابه کشور ما ومنطقه تحکیم بخشند.

به‌همین روز در ولایت خوست بعضی از اقوام از اطاعت رژیم طالبان مبنی بر پیوستن به ارتش ملیشه ای آنها امتناع کردند و شمولیت در آنرا مشروط به ترک گروه القاعده از افغانستان نمودند.

بعد از سخنان "بیرلوسکونی" صدراعظم ایتالیا وزیر دفاع دولت عربستان سعودی اعلام نمود که: "بهیچ نیروی حتی یک نفر اجازه داده نخواهد شد تا از خاک عربستان سعودی در حمله بر ضد کشورهای عربی ویا کشورهای اسلامی استفاده نماید." این موضع را دولت عربستان سعودی هم زیر فشار اذهان مردم آنکشور وسایر کشورهای اسلامی اتخاذ نمود و جنبه اغواگرانه داشت. چنانکه قبلاً اشاره شد دولت سعودی نمیتوانست در برابر خواست وتصمیم بزرگترین قدرت امپریالیستی حامی

آن (امریکا) قرار گیرد. و "بیرلوسکونی" نیز نسبت به اظهاراتش ظاهر اعدز خواهی نمود.

بهین تاریخ تظاهرات گسترده در امریکا علیه جنگ صلیبی دولت امریکا بر ضد افغانستان برگزار گردید و تظاهرکنندگان شعار میدادند "امپریالیزم را نابود کنید افغانستان را." و قرار شد تظاهرات دیگری تحت شعار "عدالت نه انتقام" در روزهای بعد برگزار شود.

بتاریخ اول اکتوبر (۲۰۰۱) ظاهرخان اعلام داشت که: "حکومت او متشکل از تمام گروه های قومی، زبانی و مذهبی افغانستان خواهد بود و حتی گروه طالبان." بهین روز جناح ظاهرخان و نمایندگان ائتلاف شمال اعلام کردند که روی تشکیل یک دولت موقت به توافق رسیدند.

لویه جرگه تشکیل خواهد شد تا رئیس و اعضای دولت را تعیین نماید؛ ابتدای شورای عالی وحدت ملی تشکیل خواهد شد که لویه جرگه را دایر کند و این شورادرطی دو هفته تشکیل خواهد گردید و لویه جرگه زعامت دولت را نیز تعیین خواهد کرد و اعضای شورامتناسب به بافت اجتماعی و قومی افغانستان خواهد بود. و نیز تصریح شد که در جریان مذاکرات جناح ظاهرخان و نمایندگان ائتلاف شمال؛ نمایندگان کنگره امریکانیز حاضر بودند. همچنان تصریح شد که این شورا (۱۰۹) الی (۱۲۰) عضو خواهد داشت و از هر ولایت از یک تا سه نماینده با اساس تعداد نفوس تعیین خواهد گردید و تذکار گردید که از طالبان هم دعوت شده است تا در شورا شرکت کنند. ظاهرخان در مورد چگونگی شمولیت طالبان در دولت آینده گفت: که در یک برنامه سه مرحله ای گروه طالبان با این دولت شریک خواهد شد و قرار شد تا تشکیلات نظامی و فعالیتهای نظامی هم مدنظر قرار گیرد.

بهین روز تشکیل "نهضت همبستگی ملی افغانستان" طرفداری خود را از ظاهرخان و تشکیل لویه جرگه اعلام نمود و سید اسحاق گیلانی رئیس این اتحادیه گفت که: "امریکا و اروپا باید کمک نمایند تا افغانستان مسئله خود را خود حل کنند." که اعلام حمایت وی از ظاهرخان تکرار همان موضع سنتی این گروه در حمایت از ظاهرخان بود؛ و بخش دیگر تقاضای او هم همان "حل مسئله" به شیوه تأمین خواست طبقات ارتجاعی کشور و قدرتهای امپریالیستی بود که قصد حمله نظامی به افغانستان را داشتند.

بهین تاریخ جنرال مشرف رئیس جمهوری پاکستان طی مصاحبه بای بی سی چنین گفت: "حمله علیه طالبان اجتناب ناپذیر است و فکر میکنم که عمر رژیم طالبان بسر رسیده است؛ چون سناریوی افغانستان تغییر کرده است ما باید در مورد آنها (رژیم طالبان) تجدید نظر کنیم. همچنان او اضافه نمود که؛ مداخله نظامی در افغانستان باید کوتاه مدت باشد جنرال مشرف ضمناً از برنامه عملی و از چگونگی حدود این تغییرات سخن رانده و اعلام داشت که مادرکنار امریکادریین تحولات شریک خواهیم بود."

با آنکه موضوع استراتژی نظامی امریکا در افغانستان و منطقه و قصد سرنگونی رژیم طالبان امرحتمی بنظر میرسد؛ اما موقف دولت پاکستان در قبال این مسئله برای امریکا و متحدین آن در چنین شرایطی حایز اهمیت بود (این مطلب را نباید فراموش کرد که حکام پاکستان در منطقه خاصاً درطی یک ربع قرن اخیر حیث بازیگران معرکه وسیله مهمی در امری شبر دپلنهای قدرتهای امپریالیستی عمدتاً ابر قدرت امریکا بوده اند؛ خصوصاً که امریکانیابت "قیمومیت" رژیم طالبان را در منطقه بآنها و اگذار کرده بود، که منافع طبقاتی آنها را نیز تأمین مینمود. در حقیقت در شرایط دولت پاکستان در مقام حامی مهم از رژیم طالبان بخشی از قضیه را تشکیل میداد و الزاماً دولت مداران پاکستان در مورد "قضیه" موضعی را اتخاذ میکردند که

منافع آنها و حامیان امپریالیستی آنها را در قبال میداشت؛ زیرا سلب حمایت دولت پاکستان از رژیم طالبان همانقدر که طالبان را در موقعیت بدی قرار میداد؛ بالمقابل تسهیلاتی را برای امریکا و متحدین آن آماده میکرد تا در پلان تجاوز و حمله نظامی به افغانستان و سرنگونی رژیم طالبان با کمترین مقاومت از طرف رژیم طالبان و گروه های متحد خارجی آن رژیم را سقوط دهند؛ زیرا مرزهای پاکستان یگانه معبر و عقبگاه برای نیروهای رژیم طالبان و گروه های متحد آن بود که در صورت محروم شدن از آن امکان تداوم مقاومت بصورت جنگهای چریکی علیه ارتش امریکا و متحدین آن بشمول نیروهای ائتلاف شمال در خدمت امریکارا از آنها سلب مینمود.

در همین روز اعلام شد که وزیر دفاع ایران به روسیه سفر نموده تا در مورد اوضاع جاری در افغانستان و کمکهای تسلیحاتی دولت روسیه به گروه های ائتلاف شمال با مقامات آندولت مذاکره نماید که این امر بوضوح تلاش این دولتها را در امر تقویت نظامی و سیاسی گروه های وابسته شان در چوکات ائتلاف شمال را نمایان میساخت تا توانسته باشند سهم قابل ملاحظه را در نفوذ بر دولت آینده در افغانستان نصیب شوند.

به همین روز رژیم طالبان اعلام نمود که در ولایات پکتیا، پکتیکا و خوست اداره دولت با روسای اقوام تقسیم شده است. این اقدام رژیم طالبان تلاشی بود در جهت جلب حمایت اقوام این سه ولایت در دفاع از رژیم در حال انقراض آنها. در حالیکه در عمل دیده شد که اکثر اجاذبه رشوه های کلان دولت امریکابه سران مرتجع اقوام این ولایات و دورنمای تثبیت موقعیت آنها در دولت آینده مهمتر از آن بود که سران رژیم طالبان تصور داشتند. لکن بفرص حمایت سران اقوام ولایات متذکره از دولت طالبان؛ در صورت عدم حمایت و همکاری دولت پاکستان و مسدود کردن مجراهای عقبنشینی برای جنگجویان آنها به پیمانۀ لازم در خاک پاکستان حمایت این اقوام هم نمیتوانست اثر قابل ملاحظه در دفاع از رژیم طالبان در قبال داشته باشد.

در همین روز دولت هند وستان اعلام نمود که مبلغ (۹۰) میلیون دلار در ارضیهای رژیم طالبان در آنکشور را مسدود کرده است. برادر مسعود طی مصاحبه بای بی سی گفت: "لزومی به حمله زمینی امریکانیست اگر سلاح، مهمات و پول بدسترس ائتلاف شمال گذاشته شود تقویت میشوند. اواز حمله هوایی امریکا و نقش تعیین کننده آن در درهم کوفتن مواضع رژیم طالبان سخنی ببیان نیاورد. این صحبت هم تکرار مواضع گروه های ائتلاف شمال بود که در کسب سلاح و پول بیشتر از امریکا و متحدین آن تلاش میکردند. در حالیکه از همان ابتدای تصمیم و تدارک حمله نظامی امریکا و متحدین آن به افغانستان نماینده "سیا" مبلغ هنگفتی پول و بعداً سلاح و مهمات بدسترس گروه های ائتلاف شمال قرارداد و ملیشه های این ائتلاف از همان ابتدا (قبل از آغاز حملات نظامی امریکا) با اقوای پیاده نظام امریکاکه وارد افغانستان شده بودند، نقش "سپربلای" سربازان امریکائی را بعهده گرفته بودند.

با آنکه ائتلاف شمال در طی سالهای که با رژیم طالبان در جنگ قرار داشتند و بخشهای از آن که ظاهر از الطاف با دار سابق (امریکا) "محروم" شده بودند، سر در آخور امپریالیزم روسیه داشتند که در شرایط بوجود آمده بعد از واقعه (۱۱) سپتمبر طوری شرایط برای آنها مساعد شده که میتوانستند دوباره از آخور امریکاهم بخورند؛ زیرا متجاوزین و اشغالگران امریکائی اروپائی برای سرنگونی رژیم طالبان بهمین گروه های مزدور مسلح نیاز شدید داشتند و این گروه هاهم در پی چنین فرصتی بودند که بآن دستیافته بودند.

در همین روز "شهرزاده میرویس (پسر ظاهر "شاه") طی مصاحبه بای بی سی گفت: "اگر تاج ولایت عهدی پادشاهی را بمن

بدهند بسرمیکذارم، بشرط آنکه مردم افغانستان طرفداری نمایند. این سوال خبرنگار طنزآلود بود؛ زیرا در آن روزهای که دولت امریکا و دولتهای اروپائی ظاهرأ با زار ظاهرخان را در بعهده گرفتن سمت زعامت دولت آینده افغانستان گرم کرده بودند و ظاهرخان هم در آن شرایط "پررونق" برایش خواب دوباره بقدرت رسیدن را مانند سهانوک (در کمبودیا) میدید (در اینجا این مطلب باید مدنظر قرار گیرد که دولتهای اروپائی بی میل نبودند تا زمینه دوباره بقدرت رسیدن ظاهرخان میسر شود) ازینرو از همان ابتدای این سناریو ظاهرخان در جهت رسیدن به هدف حاضر بود با هر گروهی از مرتجعین دیگر ائتلاف نماید؛ از جمله گروه های ائتلاف شمال (که جناح مذهبی افراطی در آن شدیداً با زعامت او مخالفت میورزید)، تنظیمهای اسلامی "میانه رو" (که تاحدودی از هواداران قابل اطمینان او بودند)، "رهائی"، "خلقپها"، "پرچمپها"، "سازائپها"، بخشهای از رژیم طالبان و سایر گروه ها و عناصر ازین قماش. و نیز ظاهرخان و هوادانش فکر میکردند که از طریق لویه جرگه با اتکاء به فتوایان، خوانین، سران اقوام، تاجران، روحانیون و غیره ازین سنخ گروه ها و عناصر با هدف دست خواهد یافت و یکبار دیگر نظام شاهی میراثی را اساس خواهد گذاشت. لکن چنانکه جریان عمل نشان داد و درین محاسباتش تا حد زیادی به خطا رفته بود؛ زیرا او نتوانسته بود تغییرات طی سی سال اخیر کشور را (خاصتاً در شکلگیری گروه های ارتجاعی رقیب او در قدرت و جلب و جذب تعداد زیادی از فتوایان، کمپرادورها، سران اقوام و قبایل، روحانیون و اشراف ارتجاعی دیگری از جانب آنها با تأمین منافع طبقاتی، قشری و گروهی آنها) از بیابانی دقیق بنماید؛ عمدتاً آنکه جناح ارتجاع متشکل در ائتلاف شمال بیشتر از سایر گروه ها، محافل و عناصر ارتجاعی در کشور از نظر تشکیلات نظامی و امکانات مالی قدرتمند نبودند با برخورداری از حمایتهای نظامی، مالی، سیاسی و لوژستیک امپریالیزم روسیه، دولتهای ایران و هند و کشورهای آسیای میانه. در آن شرایط بعد از سقوط رژیم طالبان هم باسانی توانستند سلطه نظامی و حاکمیت شان را در بخشهای وسیعی از کشور تحکیم نموده و نقش ظاهرخان و گروه های مشابه رقیب را تضعیف نمایند. همانطور که جریان لویه جرگه اظطراری، پروسه تدوین قانون اساسی و جریان لویه جرگه قانون اساسی این امر را ثابت نمود که توانستند نفوذ زیادی اعمال کنند. و حتی قدرتهای اشغالگر هم با وجود مخالفت در سهم بیشتر قدرت در دولت مرکزی و ولایات برای آنها، حاضر شدند که سهم قابل ملاحظه آنها را بپذیرند که البته نیاز باین نیروهای جانی و ضد مردم داشتند و دارند، یعنی حمایت این گروه ها از اشغال نظامی و سلطه استعماری امریکا و قدرتهای امپریالیستی اروپائی و سایرین و پاسداری از منافع غارتگرانه امپریالیستی آنها در افغانستان و منطقه؛ چنانچه در مباحث قبلی هم بآن اشاره شده است.

وضع طبقات مختلف اجتماعی جامعه افغانستان و موضعگیری آنها در برابر جنبشهای مترقی

و انقلابی کشور:

طبقات همیشه و از همان آغاز پیدایش جامعه بشری وجود نداشته و در مقوله "جامعه" و "طبقه" لازم ملزوم یکدیگر نیستند. کمون اولیه جامعه ای بدون طبقه بود. تقسیم جامعه به طبقات در یک مرحله معین از تکامل تاریخی، برشالوده سطح معینی از رشد نیروهای مؤلده، در مرحله از هم پاشیدگی فرماسیون اشتراکی اولیه انجام گرفت. علم مبارزه طبقاتی عمدتاً بر مبنای اقتصادی پیدایش طبقات تکیه میکند. پیدایش مالکیت خصوصی و طبقات جامعه را به فقیر و غنی یا بهره

کش و بهره ده یاستمشک وستمگروحاکم ومحکوم تقسیم کرد.

طبقه اجتماعی: طبقه اجتماعی عبارت است از گروه بزرگ انسانی که دارای شاخصها و خصوصیت‌های اجتماعی مشترک بوده و توسط همین شاخصها و ویژگیها از گروه‌های دیگر متمایز می‌گردند. این شاخصها عبارت اند از:

اول؛ جاومقامی که این افراد در نظام تولیدی مربوطه احراز می‌کنند؛ مثلاً جاییکه طبقه برده دارد فرماسیون اجتماعی اقتصادی برده داری احراز می‌کند، نه تنها با طبقه بردگان؛ بلکه با فئودالها و اربابان در سیستم تولیدی فرماسیون فئودالیزم؛ یا با جاومقام سرمایه دارد در نظام تولیدی سرمایه داری متفاوت است. یا مثال دیگر، طبقه بورژوا در نظام فئودالی و در نظام سرمایه داری جاومقام متفاوتی دارد.

دوم؛ مناسبات و رابطه که گروه‌های مورد نظر از افراد انسانی با وسایل تولید دارد؛ بدین معنی که در تعیین هر طبقه و تعلق طبقاتی افراد آن باید در نظر داشت که این افراد دارای مالکیت بروسایل تولید هستند یا نه؛ چه نوع مالکیتی دارند و در چه حدی و ازین نظر چه وجوه مشترکی بین این افراد وجود دارد که آنها را از دیگران متمایز می‌کند.

سوم؛ نقشی که افراد هر گروه در سازمان اجتماعی کار دارند؛ در فرماسیونهای مختلفه هر طبقه دارای نقش معینی در سازمان اجتماعی کار است. مثلاً نقش ویژه فئودالها در سازمان کار و تولید اجتماعی آنها که از سایر طبقات؛ نه تنها در فرماسیون فئودالیزم، بلکه نسبت به سایر طبقات صاحب وسایل تولید، متمایز می‌کند. همینطور تفاوت‌های معینی بین طبقه دهقانان رعیت در فرماسیون فئودالیزم و اقشار مختلف دهقانان در نظام سرمایه داری از نظر نقش آنها در سازمان کار و تولید وجود دارد.

چهارم؛ چگونگی بدست آوردن بخشی از ثروت‌های جامعه و مقدار این بخش؛ این شاخص توزیع نعم مادی است، یعنی ثروت‌های که در جامعه هست و توسط کار جامعه تولید می‌شود، که همه بطور یکسان و مشابه (از نظر کمیت و شکل) بین همه افراد توزیع نمی‌شود؛ بلکه بر حسب تعلق طبقاتی، شکل بهره برداری از نعم و ابعاد آن فرق می‌کند. سرمایه داران بشکل اضافه ارزش سهم خود را می‌برند، فئودالها بشکل بهره مالکانه جنسی، نقدی و کاری؛ کارگران بشکل دستمزد. مقدار سهمی که هر طبقه می‌برد نیز بسیار متفاوت است. طبقات صاحب وسایل تولید، استثمارگر و استثمارگر، در هر نظام مشخص تاریخی مقادیری نهایت بیشتری از ثروت‌های جامعه را می‌برند و دیگران را که اکثریت جامعه اند، محروم می‌کنند.

افغانستان تاریخ کهن دارد؛ گرچه از جماعات اولیه بی طبقه و اشتراکی دوره‌های قدیم این سرزمین (افغانستان کنونی) تا هنوز اطلاعات مستندی در دست نیست؛ ولی از ساختمان اجتماعی بعدی آنان نسبتاً معلومات بیشتری موجود است، و درین سازمان اجتماعی، پدر رئیس خانواده، ریش سفید و بزرگ، رئیس طایفه بود. از اتحاد چند طایفه، قبیله تشکیل می‌شد که رئیس آن انتخابی بود. و گاهی از چند قبیله، اتحادیه بزرگتری تشکیل می‌دادند. از شواهد تاریخی چنین معلوم می‌شود که افغانستان چندین هزار سال قبل از میلاد داخل یک تحول بزرگ اجتماعی شده و در نتیجه انکشاف زراعت و آبیاری و وسایل آن بمرحله جامعه طبقاتی رسیده است. در حوالی قرن ششم میلادی مناسبات فئودالی ریشه گرفته و شرایط نیمه قرن هژدهم شرایط سیر تکامل فئودالیزم خوانده شده و در شرایط ربع اول قرن بیستم میلادی با ورود سرمایه‌های امپریالیستی (که با گسترش سلطه سیاسی امپریالیزم همراه بود) تغییراتی در نظام خود کفائی فئودالی کشور بوجود آمده و به کشوری نیمه فئودالی و نیمه مستعمره مبدل شد. در شرایط فعلی افغانستان کشوری است نیمه فئودالی نیمه مستعمره که در اشغال نظامی و تحت سلطه استعماری قدرتهای امپریالیستی در رأس آن امپریالیزم

امریکا قرارداد دارد.

تحلیل طبقاتی جامعه افغانستان: آگاهی از ساخت اقتصادی و ترکیب اجتماعی کشور به منظور مشخص کردن دوستان و دشمنان خلق و طرح استراتژی و تاکتیکهای مبارزاتی معین علیه این دشمنان حایز اهمیت فراوان است. در جامعه افغانستان طبقات مختلف موجود اند از جمله:

طبقه ملاک یا فنودال، طبقه بورژوازی کمپرادور، بورژوازی متوسط (ملی)، طبقه دهقان، طبقه کارگرو طبقه خرده بورژوازی.

۱؛ طبقه زمیندار (فنودال): ملاکین بالاتر از (۵۰) جریب تا (۵۰۰) جریب و بیاضاده تر زمین دارند. طبق احصائیه رسمی دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی تعداد آنها (۳۸) هزار خانواده و (۶) فیصد مجموع خانوار زارعین کشور است. اینها (۷۰) فیصد اراضی آبی کشور را مالک اند. بخشهای از ملاکین به تجارت نیز اشتغال داشته و دارند که بنام فنودال کمپرادورها یاد میشوند. تعدادی از آنها علاوه بر تجارت مقامهای بلندی را در دستگاه دولت داشته اند. این طبقه دهقانان خاصاً دهقانان بیزمین و فقیر و کارگران فلاحتی را مورد استثمار و بهره کشی شدید قرار میدهد. یک طبقه شدیداً ارتجاعی و وابسته امپریالیزم است. نماینده عقبمانده ترین و ارتجاعیترین مناسبات تولیدی در جامعه بوده و ارزش و تکامل نیروهای مولده جلوگیری میکند. این طبقه در تاریخ طولانی یکی از پایه های اصلی نظامات حاکم را تشکیل داده و توده های مردم را مورد استثمار و استثمار شدید قرار داده است. در اوضاع فعلی و در طی بیش از دوونیم سال اخیر که کشور ما مورد تجاوز غارتگرانه قدرتهای امپریالیستی قرار گرفته، استقلال کشور سلب و حاکمیت ملی زیر پا شده است این طبقه و گروه ها و عناصر ارتجاعی نمایندگان آنها بر آن مهر تائید نهاده و به خدمت آنها درآمده اند.

۲؛ طبقه بورژوازی کمپرادور (دلال): تاجران بزرگ توسط شرکتهای بانکها در تجارت داخلی و خارجی کشور به صادرات و واردات مهم مال التجاره میپردازند. مواد خام (پیداوار زراعتی و ملداری و صنایع دستی) کشور را صادر و اجناس تولیدی کارخانه های کشورهای سرمایه داری صنعتی را وارد کشور میکنند. این طبقه شدیداً به امپریالیزم وابسته است. این طبقه روابط محکم با امپریالیزم داشته و سرمایه های آنها با سرمایه های امپریالیستی درهم آمیخته و منافعیشان حفظ و تحکیم سیادت سرمایه های امپریالیستی را ایجاد میکند. بخش دیگر سرمایه های امپریالیستی از طریق سکتور دولتی در عرصه های مختلف سرمایه گذاری میشود. این طبقه واسطه غارت و استثمار اقتصادی و سلطه سیاسی امپریالیستها بوده و حامل ارتجاعیترین و ضد ملیترین سیاستهاست. بورژوازی کمپرادور و طبقه فنودال آلت و عامل سیاست امپریالیستی در کشور بوده و دشمن استقلال ملی و نهضت های آزادیبخش اند.

این مطلب قابل یادآوری است که در طی دوونیم دهه اخیر بخش قابل ملاحظه از سرمایه های کمپرادوری خصوصاً بخش وابسته سرمایه های امپریالیستهای غربی (بشمول سرمایه های متوسط) از کشور بیرون برده شده و در کشورهای همسایه از جمله ایران و پاکستان، کشورهای حوزه خلیج، کشورهای اروپای غربی، آمریکا، کشورهای آسیای میانه، روسیه و سایر کشورها فعالیت داشته اند.

همچنان در طی دوونیم دهه اخیر قشر جدیدی از سرمایه داران کمپرادور ظهور نموده که جناحی از آن بابر خرداری از قدرت دولتی عرصه وسیع و مناسبی برای فعالیت سرمایه های شان دارند و قشر بوروکرات کمپرادور را تشکیل میدهند. صاحبان این سرمایه ها را عمدتاً روسای تنظیمهای جهادی، قوماندانها و امیران جهادی (که از فروش معادن احجار قیمتی چون زمرد،

لاجورد و بیروج، فروش اسلحه و مهمات، اخذ وجوه نقدی هنگفتی از دولتهای امپریالیستی و ارتجاعی عمدتاً آمریکا، کشورهای عربی و چین در جریان درجنگ مقاومت مردم افغانستان علیه شوروی و رژیم مزدوران و بعد از آن، غارت و چپاول اموال، املاک و دارائیهای مردم و دولت و چاپ بی رویه پولهای بدون پشتوانه که در جریان "رئیس پولی" در سال گذشته مبالغ هنگفتی را "سفید" کردند، و شرکت در خرید و فروش مواد مخدر در طی سالهای اخیر ثروت اندوخته اند و قشر معینی از وابستگان آنها که با معامله و قاچاق مواد مخدر و خرید و فروش شمش طلا، در جریان جنگ و دوران حکومت جهادیان صاحب ثروتهای کلانی شده اند، ملیشه های مزدور روس و بخشهای از مملوین عالیرتبه ملکی و نظامی رژیم مزدور روس که از طریق "معاملات" و زد و بند های پرمفعت وزارت های تجارت و مالی و گمرکات با شرکت سفارت وقت شوروی در کابل و شرکت در معاملات مواد مخدر، غصب دارائیها و ایجاد مردم و دولت صاحب ثروتهای کلانی شده اند.

در شرایط فعلی عرصه فعالیت به بخش سرمایه های وابسته به بوروکرات کمپرادور بسیار زیاد است و باقی سرمایه های کمپرادوری و متوسط و کوچک تحت فشار قرار دارند. اینها در شرایط کنونی شرکتهای تجاری تشکیل کرده و از طریق قدرت و نفوذ دولتی شان از املاک دولتی ارزان، تعرفه های گمرکی و قرضه های مناسب و سایر امکانات و امتیازات استفاده میکنند. اینها از طریق شرکتهای تجاری شان پولهای غیر قانونی شانرا نیز قانونی میسازند. این بخش سرمایه داران از طریق روابط دولتی زد و بند های وسیعتری با سرمایه های امپریالیستی نسبت به سایر کمپرادوران دارند؛ و بخش قابل ملاحظه منفعت نیز از طریق قرارداد های بزرگ به سرمایه های امپریالیستی میسپارند.

۲؛ بورژوازی متوسط (ملی): طبقه بورژوازی متوسط که اسلحانمایند مناسبات تولیدی سرمایه داری در کشور است و اکثراً به تولید و توزیع در داخل کشور میپردازد، مانند سایر کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره در طول تاریخ پیدایش آن تحت فشار چند جانبه نظام فئودالی، سرمایه های کمپرادوری، سرمایه های بوروکراتیک و سرمایه های امپریالیستی قرارداد شده و از کمترین رشد کمی و کیفی برخوردار است. از کدو تای (۲۶ سلطان) در طی سه دهه اخیر این طبقه بیشتر از بخش کمپرادوری صدمات اقتصادی را متحمل شده است. قسمتی از سرمایه های آنها که در بخش صنعتی فعالیت داشت در جریان جنگ مقاومت ضد شوروی و رژیم مزدور روس و در جریان ده سال جنگهای داخلی بین گروه های جهادی و ملیشه ها و این گروه ها با گروه طالبان با تخریب کارخانه ها تلف گردیده و بخشهای هم از کشور فرار کردند. آن بخشی از این سرمایه ها که در کشور باقی ماند در دوران رژیم مزدور روس، رژیم جهادپیل و طالبان تحت فشار سرمایه های کمپرادوری و سرمایه های سوسیال امپریالیستی و امپریالیستی و فقدان امنیت و مصئونیت امکان رشد و توسعه نیافت.

در شرایط دو نیم سال اخیر چنانکه در فوق اشاره شد تحت فشار سلطه نظامی و استعماری و سرمایه های امپریالیستی و کمپرادوری (خاصاً بخش سرمایه های بوروکرات کمپرادورها و وابستگان آنها) و نبود امنیت و مصئونیت و شرایط و امکانات و تسهیلات لازم برای آن، بورژوازی متوسط رشد چندانی را نشان نمیدهد و در آینده نیز تحت چنین سلطه امکان رشد و توسعه آن میسر نخواهد شد. خاصاً که سرمایه های امپریالیستی و سرمایه های وابسته این سرمایه هادر داخل کشور و منطقه با استفاده از سیاست اقتصادی دولت دستنشانده مبنی بر قانون گسترش "بازار آزاد" و عدم حمایت های لازم از این بخش بورژوازی و تولیدات آنها بیشتر عرصه ها را در بخش صادرات، واردات و پروژه های بزرگ ساختمانی و تهیه مواد لازم برای آنها، قبضه کرده و کمتر زمینه به بخش بورژوازی متوسط (خاصاً آن بخشی که بخواد در عرصه تولیدی فعالیت کند) خیلی محدود خواهد بود. این طبقه یکی از طبقات استثمارگر جامعه را تشکیل میدهد.

جناحی ازین طبقه که دروابستگی نزدیک با سرمایه های کپیرادوری و امپریالیستی قرارداد منافعشرا از قبل آنها نسبتاً تأمین یافته دانسته و تاحدودی از اوضاع راضی بنظر میرسد. لکن جناح دیگر آن (با وجود وابستگی به سرمایه های امپریالیستی) که در موقعیت جناح اول قرار ندارد و سرمایه های کوچک تحت فشار شدید سرمایه های امپریالیستی و کپیرادوری قرار داشته و زمینه رشد و توسعه در چنین شرایطی برای شان بسیار محدود است و شدیداً اظهار ناراضی میکند.

بورژوازی ملی بحیث کل چون دورنمای امکان رشد و تکامل طبقاتی اشرار شرایط نظام فئودالی و سلطه امپریالیزم کسرمی بیند همیشه از نظام و شرایط حاکم شکوه داشته و خواهان تحول است. این طبقه از نظر اقتصادی و سیاسی منافع طبقاتی استراتژیک اشرار چنان تحولات انقلابی در جامعه میبند که در فرجام بعد از سرنگونی حاکمیت فئودالیزم و سلطه امپریالیزم حکومت طبقاتی خودش ایجاد شود که آنها به موقعیت بورژوازی بزرگ ارتقا میبندد) در آن صورت در برابر جریان و تحولات انقلابی موضع مساعدی اتخاذ کرده و از آن حمایت میکند. لکن اگر تحول انقلابی رادیکالی در کشور بوجود آید که سرنگونی نظام حاکم نیمه فئودالی و قطع کامل سلطه امپریالیزم و تأسیس نظام دموکراتیک مردمی را در جامعه هدف داشته باشد؛ نسبت باین تحول انقلابی تردید نشان داده و بآن مخالفت خواهد کرد.

بورژوازی ملی در کشور ما تا کنون از نظر سیاسی نیز بآن حدی از رشد و تکامل نرسیده که سازمان سیاسی مستقل خود را ایجاد نماید؛ لکن ایده های طبقاتی این طبقه را روشن فکرانی در سطح جامعه حمل میکنند. با در نظر داشت ملاحظات فوق این طبقه خاصاً جناح "چپ" آن با آنکه نظریه موقعیت و خصلت طبقاتی اش در برابر تحولات انقلابی تردید و تزلزل نشان میدهد؛ با آنها از جمله نیروهای سیاسی طبقاتی ای است که در شرایط کشور ما نیروهای انقلابی مردمی میتوانند در مبارزه جهت سرنگونی سلطه فئودالیزم و امپریالیزم با نیروهای سیاسی این طبقه داخل اتحاد شوند.

۴؛ طبقه دهقان: این طبقه بزرگترین طبقه مولد کشور را تشکیل داده و به چند دسته تقسیم میشود.

الف؛ دهقانهای مرفه: که از (۲۰) تا (۵۰) جریب زمین دارند و طبق احصائیه فوق (۹) فیصد مجموع زارعین کشور را تشکیل میدهند.

ب؛ دهقانهای میانه حال: که از (۸ تا ۱۵ و ۲۰) جریب زمین دارند.

ج؛ دهقانهای خرده زمیندار: که از (۲ تا ۸) جریب زمین دارند.

د؛ دهقانهای کم زمین (که در حدود ۲ تا ۲ جریب زمین دارند) و دهقانهای بی زمین، که اراضی ملاکین را بحیث سهمیه کار (نصفه کار، چهار یک و پانچ یک) و اجاره دار کشت کرده و یابه حیث مزدور روی اراضی ملاکین کار میکنند. و سه دسته اخیر الذکر طبق احصائیه رسمی (۸۵) فیصد مجموع زارعین کشور را تشکیل میدهند. و طبق ارزیابی متخصصین خارجی در همان وقت؛ ثلث دهاقین کشور دهقانان بی زمین هستند.

۵؛ طبقه کارگر: طبقه کارگر کشور ما خاصاً در یک قرن اخیر تحت شرایط حاکمیت نظام فئودالی و نیمه فئودالی، نیمه مستعمره و مستعمره و عقبماندگی اقتصادی از نظر رشد کمی و کیفی در سطح نازلی قرارداد. زیرا دولت در رأس طبقات حاکمه ملک کپیرادور وابسته امپریالیزم تمایلی به رشد صنایع تولیدی کشور نداشته است. طبقه پرولتاریای کشور ما تا قبل از کودتای (۷) ثور سال (۱۳۵۷) در مراکز صنعتی و تولیدی آتی مشغول کار بوده اند. فابریکه های نساجی، پشمینه بافی، صنایع بوت دوزی، بافندگی، فابریکه های حجاری و نجاری، مجتمع صنایع تخنیک جنگلک، فابریکه کود کیمیاوی بلخ، فابریکات



سمنت سازی، صنایع گازونفت شمال، صنایع چرمگری، صابونسازی، فابریکه های تیل کشی، میوه پاکی واستندرد، فابریکه قندو شکر، سیلوی مرکز، معادن استخراج ذغال سنگ ونمک، دواسازی وکارخانجات مختلف پارک صنعتی پل چرخي کابل وغیره. بخش دیگری ازطبقه کارگرکشورمادریخش ترانسپورت(باربری ومسافربری) دولتی وخصوصی، کارهای ساختمانی، روفته گری (تنظیفات)، جوالیگری(حالی)، کاردراراضی وبغات وغیره عرصه هابه روزمزدوری مشغول بوده اند.

طبقه کارگر(خصوصاًکارگران صنعتی) ازنظرموقعیت اجتماعی وخصلت طبقاتی میتواندنقش مهمی رادرتحولت انقلابی کشورایفانماید. اولاین گروه متمرکزاست وثانیادروضعیت بداقتصادی قراردادارد. کارگران ازتملك هرگونه وسایل تولیدوسرمایه محروم اندوهیچ چیزجزدودست خودبرای کارنداشته وهیچ امیدی به ثروتمندشدن ندارند. آنهاپوسیله طبقه بورژوازی وفنودالیزم وامپریالیزم به شدت مورداستثماروستم قرارمیگیرند. ویدین سبب است که اگریه آگاهی طبقاتی شان دستیابندمبارزه پیگیرودامداری راعلیه ارتجاع حاکم وامپریالیزم پیش میبرند. سایربخشهای کارگران نه زمین دارنده پول ونه صاحب وسایل زراعتی اند، لذناناگزیراندربرای ادامه زندگی نیروی کارخودرابفروشند. آنهادمقایسه باسایرکارگران ساعات طولانی راکارمیکنند، مزدکم گرفته ودریدترین شرایط کاروکمترین اطمینان بکارمیباشند.

بخش کارگران فلاحتی درروستاازهمه محروم تراندازینرودرجنبدشهای دهقانی ماننددهقانان فقیرموضع مهمی اتخادمیکنند. سایربخشهای کارگران که درشهرهابه کارهای غیرصنعتی مشغول اند، درمبارزه علیه ارتجاع وامپریالیزم درکنارکارگران صنعتی، روشنفکران انقلابی مردمی وسایراقشارزحمتکش شهری قرارمیگیرند.

۶؛ وضعیت اقشارمختلف طبقه خرده بورژوازی: دهقانان مالك، صاحبان کارگاه های صنایع دستی، قشرهای زیرین روشنفکران، محصلین، آموزگاران مدارس متوسط وابتدائی، مامورین پائینرتبه دولت، کارمندان جزء، کسبه کاران، دکانداران کم سرمایه وغیره. خرده بورژوازی رابایدبعلت قدرت کمی وخصلت طبقاتی اش موردتوجه زیادقرارداد. قشرهای مختلف این طبقه بآنکه تمامادرموضع اقتصادی خرده بورژوازی قراردادارند؛ ولی ازنظرمیزان مالکیت، درآمدوکیفیت معیشت به دسته های مختلف تقسیم میشوند.

ازجمله دهقانان مالك، دهقانان کمزمین اندکه دارای يك يادورأس گاوشیری، امکانات تربیه چندرأس گوسفندیابز، بعضاکارگاه های خانگی قالین بافی، گلیمبافی ونمدمالی وتربیه کرم ابریشم اند؛ درسالهای که حاصلات آنهاخوب باشدتاحدودی میتوانندازعهده مصارف زندگی شان برآیند. ولی درشرایط کم آبی وخشکسالی وشيوع آفات زراعتی زندگی آنهابه مشکلات مواجه میشود.

دهقانان کمزمین وبیزمین بآنکه به کارمزدوری میپردازندبازهم عایدات آنهااتکافوی مصارف زندگی آنهازانمیکندوبه مشکل زندگی میکنندوهمه ساله مجبوره قرض(باریح)میشوند. این قشردرشرایط حوادث ناگوارازجمله مریضداری ووفات یکی ازاعضای خانواده ویازدواج ومصارف محفل عروسی مجبورمیشوندپول به(سود) گرفته وهمه ساله بخشی ازعایدات شانرا به سودادای قروض شان بپردازند.

باتسریع پیروسه نیمه فنودالی شدن کشوردرطی هشت دهه اخیروبرچییده شدن بساط خود کفائی زراعتی دردهات وورشکستگی دهقانان کمزمین، کتله های ازاینهاخانه خراب شده دهات راترك کردندوبرای یافتن لقمه نانی به شهرهای

بزرگ روی آورده اند که بکار مزدوری و یا اشتغال حرفه ای و یا دستفروشی پرداخته و در نامطمئنترین شرایط، بزندگی سخت و مصیبتباری مواجه شده و بخشهای هم در کارخانه ها به رشته های صنعتی جذب شده اند.

دسته دیگر دکانداران اند که از نظر داشتن مقدار سرمایه به دسته های مختلف تقسیم میشوند؛ آنهاییکه صاحب دستمایه نسبتاً خوبی اند، در حد معینی مانند دهقانان متوسط زندگی میکنند. در شرایط رونق بازار سالانه مقداری از مصارف شان اضاف بدست میآورند که به سرمایه شان افزوده میشود. دسته ازین قشر که دارای دستمایه کم اند سالانه بمشکل از عهده مصارف زندگی شان بر میآیند و در شرایط کسادی پیاپی بازار گاهی دچار ورشکستگی میشوند.

دسته دیگر ازین قشر کسبه کارانی اند که به حرفه های از قبیل آهنگری، مسگری، نجاری، خیاطی، بوت دوزی، زرگری، کارگاه های ابریشبافی، حلبی سازی، دباغی، پوستیندوزی، رنگرزی و غیره مشغول اند و صاحبان ورکشاپهای ترمیم موتور و سامان آلات برقی. اینها تعدادی شاگرد ارجحت آموزش حرفه بکار میگیرند، بجز عده معدودی ازین طیف دیگر اکثر آنها بمشکل از عهده مصارف زندگی شان برآمده میتوانند و زندگی بخور و نه میری بیش ندارند.

گروه دیگر مامورین پائینترتبه و معلمین مکاتب متوسطه و ابتدائی اند؛ اینها همیشه به سختی زندگی خود را میگذرانند. در شرایط دوونیم دهه اخیر تعداد زیادی ازینها بعد از اوقات کار رسمی به دستفروشی تکسیرانی و حتی مزدوری و حمالی اشتغال میورزند تا مصارف یک زندگی بخور و نه میری را فراهم کنند.

قشر دیگر اجتماعی در کشور ما کوچیها و یا خانه بدوشان اند که زمین و خله نشیمن ندارند و یا مالک بودن تعدادی گوسفند، بز و شتر زندگی بخور و نمیریدی را میگذرانند. افراد این قشر در صورت فصل پرباران و یافتن علفچر مناسب با فروش محصولات حیوانی شان میتوانند زندگی "بدوی" شان را بمشکل تأمین کنند. در غیر آن در شرایط خشکسالی نه تنها محصولات حیوانی که تعداد زیاد حیوانات شان را که سرمایه زندگی شان است نیز از دست میدهند. در این صورت خانه خراب شده و به مزدوری به روستاها و شهرها روی میآورند. تعداد معدودی از کوچیها که مالک دامهای نسبتاً بیشتری اند گزاره زندگی شان از ناحیه خوراک و پوشاک شبیه به دهقانان میلنه حال است. بخش دیگری از کوچیها مالک مقداری زمین آبی وللمی نیز هستند یعنی نیمه کوچی بشمار میروند. اینها بخشی از سال رادر صحرا و بخش دیگر سال رادر قشلاق زندگی میکنند و شرایط زندگی شان از گروه اول کوچیها بهتر است. اکثر کوچیها به حرفه قالینبافی و پلاس (گلیم) و نساجی اشتغال دارند که مددی در گزاره زندگی شان است.

اقشار مختلف طبقه خرده بورژوازی بشمول دهقانان در کشور ما از نظر کمی اکثریت نفوس کشور را تشکیل میدهند و بطور عام نوسان و تزلزل در زندگی اقتصادی اقشار این طبقه اثر شدیدی بر خصلت و افکار آنها میگذارد. اینها از ستم و استثمار طبقات ملک، کمپرادور و امپریالیزم شدید آرنج میکشند؛ ازینرو این اقشار بسیار حساس و متحول اند. آنبخش ازین اقشار که دارای مقداری سرمایه اند سخت در تلاش جمع کردن سرمایه بیشتر اند. عده از آنها خواب سرمایه دارند و پویشند و به طبقه سرمایه دار متوسط و کمپرادور توجه دارند، اکثر این قشر در تب و تاب بوده و در آتش حسرت پولدار شدن میسوزند. گاهی رونق اقتصادی بازار شرایطی را برای عده میسر میسازد که پول بیشتری بدست آورند. حتی عده ازینها در طی سالها بموقعیت تاجر متوسط و یا کمپرادور ارتقا میکنند، و گاهی هم شده که در مسیر بحرانهای اقتصادی دوره ای دچار ورشکستگی میشوند. این دسته و سرمایه داران کوچک از نظر طرز تفکر و خصلت بیشتر از اقشار دیگر خرده بورژوازی متزلزل اند، اکثر آنها قضاوت این گروه را از تحولات سیاسی اقتصادی کشور منفعته قشری خود آنها تشکیل میدهد تا منافع

اکثریت توده های مردم. ولی اکثریت این قشر که بطور عام در بازار سروکار دارند همیشه به سبب نوسانات و شرایط نامطمئن بازاری می کشند و زندگی شان گاهی دستخوش تحولات ناگواری میشود.

اقشار پائینی روشنفکران: این قشر از نظر موقعیت و خصلت طبقاتی و قشری به هریک از اقشار متذکره طبقه خرده بورژوازی تعلق دارند. اما بخشهای ازین قشر اجتماعی جامعه که دارای شعور اجتماعی مترقی اند در جهت دفاع از منافع طبقات نادار جامعه یعنی کارگران، دهقانان فقیر و سایر زحمتکشان قرار میگیرند. و آنعده که به مراحل پیشرفته تری از کسب دانش انقلابی دستیابند، با حداکثر ترك ایده ها و خصایل طبقاتی و قشری شان به انسانهای نوینی تبدیل شده و مصمم و پیگیر در جهت تحقق آرمان طبقات محروم جامعه یعنی سرنگونی سلطه فئودالیزم و کمپرادوریزم و امپریالیسم و ایجاد جامعه نوین فارغ ازستم و استثماریه مبارزه ادامه میدهند. اما برعکس بخشهای هم ازین روشنفکران بدفاع از منافع (طبقات ارتجاعی و امپریالیسم) برخاسته و در صفت دشمنان خلق و میهن قرار میگیرند.

اکثریت عظیم این طبقه در اکثر کشورهای تحت سلطه امپریالیسم) به استثنای دهقانان مرفه و قشر مرفه شهری و یا آنهاییکه دارای مقداری سرمایه اند و خواب پول درآوردن رامیبینند؛ دیگر همه اقشار این طبقه در وضعیت فرازونشیب و در شرایط بد زندگی بارنج و زحمت ناشی از سلطه غیر عادلانه و مستمر گرانه طبقاتی فئودالیزم، کمپرادوریزم و امپریالیسم بسر میبرند. اینها شدیداً خواهان تحول اند؛ چنان تحولی که بزنگی شل رونق بخشیده و آنها را ازین شرایط ناگوار نوسان و تنزل زندگی نجات داده و در موقعیت مطمئن و آرامی قرار دهد. از همینرو اینها از جنبشهای واقعاترقی و انقلابی در جامعه به حمایت و پشتیبانی برخاسته و بخشهای پائینی آنها از جمله دهقانان فقیر و بیزمین و سایر زحمتکشان این ردیف فعالان درین جنبشها شرکت کرده و نیروهای عمده این مبارزه را تشکیل میدهند. اینها اقشار حساسی اند و خصوصاً آن بخشهای که در شهرها زندگی میکنند در برابر اوضاع و شرایطی که منجر به فشار اقتصادی، سیاسی و تضییقات اجتماعی بر آنها گردد شدیداً از خود حساسیت نشان داده و علیه نظام حاکم دست با اعتراض و تظاهرات میزنند و حتی گاهی به شورش و طغیان متوسل میشوند. لکن بدون آگاهی سیاسی و رهبری مترقی مردمی محتوی خواست آنها فقط همان

خواستههای طبقاتی و قشری خود آنها را تشکیل میدهد. از همینجاست که بدون موجودیت یک جنبش انقلابی مردمی در جامعه اکثر احزاب نسبتاً لیبرال اپوزیسیون قانونی دولت در رأس این حرکت قرار گرفته و یا اینکه همین گروه ها اپوزیسیون ازیتانسیل حرکت این کتله ها استفاده کرده و از آن در جهت تحقق اهداف سیاسی و منافع طبقاتی شان علیه بخش حاکم (دولت) کار میگیرند.

این اقشار شدیداً احساس خاصیت بخش روشنفکران باین امید که از نتیجه این حرکت و تحولات و از قیل حاکمان جدید بهبودی مشهودی در شرایط زندگی آنها رونما گردیده و یا بعضاً بموقعیتهای رسمی مناسبی دست خواهند یافت، این حرکتها را پشتیبانی و حمایت میکنند. اما تا جاییکه تجربه نشان داده است؛ از آنجائیکه گروه های اپوزیسیون قانونی دولت نمایندگان جدیدی از طبقات ارتجاعی ملاک کمپرادور و امپریالیسم اند که در رأس دولت قرار میگیرند و حرکتی جز در جهت برآورده شدن منافع طبقاتی آنها انجام نمیدهند، و طبقت و اقشار زحمتکش جامعه ازین "تحول" کمتر چیزی نصیب میشوند و یا هیچ چیزی بدست نمی آورند، دوبره سرخورده شده و شکوه و شکایت آغاز میکنند؛ و هر حرکت اعتراضی و با اصطلاح خلاف قانون آنها هم علیه دولت "جدید" بامشت آهنین پاسخ داده میشود. البته بعید نیست که عده از عناصر تحصیل کرده و "روشنفکر" ازین کتله های اجتماعی در دولت جدید جذب شده و به جاه و مقامی میرسند.

لومپن پرولتاریا: دهقانانیکه زمین خودرازدست داده اندویاپیشه ورائی هستندکه دیگرامکان کارندارند. آنهادرمیان جمع انسانهانامطمئنترین زندگی رامیگذرانند. اینهابرای کمک متقابل بیکدیگرگروه های سری ویژه خودراتشکیل میدهند. اینهااکثراازطریق رهنزی، اویاشی و بعضاًفحاشی معیشت خودرابیش میبرند. این قشرکه روحیه شریفانه زحمتکشان راندارد مستعدهرنوع خرابکاری میباشد. درکشورمادرتطول سالهافئودالان ومنتفدین ازروحیه وخصلت بیشباتی این عناصرسوء استفاده کرده وباتطمیع آنهاحریفان هم طبقه خودویاتوده های مردم راضربه زده اند.

درشرایط جنگ مقاومت مردم ماعلیه رژیم مزدورحزب"دموکراتیک خلق" وتجاوزنظامی واشغال استعماری سوسیال امپریالیزم شوروی گروه های ازینهابمنظوراستفاده های شخصی شان ازواضع بوجودآمده داخل جنگ شدند. همچنان احزاب وتنظیمهای ارتجاعی اسلامی خصوصاًجمعیت اسلامی، اتحاداسلامی سیاف، حزب اسلامی گلب الدین، حزب وحدت وحزب اسلامی یونس خالص وغیره دسته های ازین عناصرلومپن وسایرلایه های اجتماعی رادرشهرهاودهات مسلح کرده وبرجبهات مقاومت مردم تحمیل کردند. اینهادران شرایط بابرخورداری ازحمایت وکمک اکثرتنظیمهای جهادی گروه های ویژه خودراتشکیل دادند. این قشردرجریان جنگ مقاومت مردم وبعدازآن تاامروزتحت حمایت ورهبری همین تنظیمها واحزاب اسلامی مرتکب جنایات بیشماری ازقبیل تجاوزبه مال وناموس مردم، قتل(خصوصاً قتل افرادآزادیخواه ومیهندوست)واخادی درجامعه شده اند.

رژیم مزدوروسوسیال امپریالیستهای شوروی ازین قماش علیه جنگ مقاومت مردم افغانستان استفاده زیادی کرده اند. آنهادسته های ازین لومپنهاراتحت نلم گروه های ملیشه ای یاکندکهای قومی سازمان داده و مسلح وتمویل کردندودرسرکوب جنگ مقاومت مردم گماردند. این افرادکه نه احساسات وطنپرستانه داشته ونه هم دارای روحیه شریفانه توده های مردم بوده اندبه حکم دسته هلی اجیرومزدوردروالیات مختلف کشوروحشیانه وغیر انسانی به جنایاتی ازقبیل قتل، غصب اموال، تجاوزبه ناموس وگروگانگیری دستیازیده اند.

چنانکه قبلاًکرشداکثرتنظیمهای جهادی دسته های مسلحی ازعناصرلومپن تشکیل دادندکه ازجمله دسته هاوگروه های لومپن که بوسیله دولت مزدورواشغالگران شوروی سازمان داده شدارتش لومپن واوباش تحت رهبری دوستم وملك متشکلترین آنهابودکه بعدازسقوط رژیم مزدورروس درچوکات"جنبش ملی اسلامی"تحت رهبری این عنصرجانی و میهنفروش وعده ازسران جنایتکارومیهنفروش پرچمی و"خلقی"درائتلاف بادولت اسلامی برضدمنافع خلق ومیهن ماعمل کردند، البته زیرنام اردوی اسلامی (دردولت اسلامی جهادیان). درشرایط فعلی بخشهای زیادی ازین ارتش لومپن چه ازجنح"جنبش ملی اسلامی"وچه درچوکات جناحهای مختلف تنظیمهای جهادی درولیات مختلف کشوره ستم ومظالم، غارت وسرکوب خلقهای کشورمابکارگرفته میشوندوبخشهای هم جزءارتش"ملی"دولت مزدورکرزی بوسیله اشغالگران امریکائی اروپائی دررکاب ارتش اشغالگردرسرکوب خلق کشورماعمل میکنند.

تحولات یکربع قرن اخیروتأثیرات سوءآن برزحمتکشان کشورما: درطی یکربع قرن اخیر تحولات سیاسی گوناگونی درکشورماوقوع پیوسته است که درمراحل مختلف ازتشرشدت تضادهایین طبقات خلق وطبقات ارتجاعی داخلی وقدرتهای امپریالیستی خارجی؛ ودرکوتاه مدت تغییراتی دراوضاع اقتصادی اجتماعی کشوررونماگردیده است.

باوقوع فاجعه(۷) ثورسال(۱۳۵۷) وانجام اصلاحات ارضی ازجانب رژیم کدوتائی؛ فئودالیزم دردکشورموردضربت قرارگرفته وبرای مدت کوتاهی موقعیت"مالك بزرگ ارضی" رازدست دادومالك(۲۰) وبعد(۱۰۰) جریب زمین بود. بالمقابل دهقانان

بیزمین و کمزمین مالک مقداری زمین شدند. ولی با آغاز شور و شهادت‌های خودجوش توده‌های مردم علیه رژیم حزب "دمو کراتیک خلق" و بعد جنگ مقاومت علیه متجاوزین و استعمارگران سوسیال فاشیست روس، اراضی اکثر مملکت دوباره بآنها تعلق گرفت. بخشی از فئودالان هم تسلیم اشغالگران شوروی و دولت مزدور شدند و اراضی و سایر مملکت شان را دوباره صاحب شدند. این خلع مالکیت از اکثر زمینداران بزرگ بسیار کوتاه مدت بود و حداکثر یکسال و چند ماه را دربر گرفت. که بعد از سقوط رژیم مزدور روس و تشکیل دولت گروه‌های جهادی وضع مالکیت ارضی رسماً بطور کامل بحالت قبل از اصلاحات ارضی رژیم مزدور روس برگشت.

در طی ۲۵ سال اخیر در مرحله اول رژیم مزدور و ابر قدرت شوروی علاوه بر قتل و معلولیت و فرار دادن تقریباً نصف نفوس کشور تخریبات و ویرانی‌های گسترده را بر کشور وارد کردند. و بعد با اثر جنگ‌های ویرانگرانه و غارتگرانه بین تنظیم‌های جهادی علاوه بر قتل ده‌ها هزار انسان و فرار صد‌ها هزار تن و ویرانی‌های مزیدی از جمله تخریب هفتاد فیصد شهر کابل بوجود آمد. مرحله سوم شش سال جنگ خانمانسوز و ویرانگر بین گروه‌های جهادی و رژیم طالبان و ویرانی‌های بیشتری بوجود آمد و مرحله چهارم با تجاوز نظامی ابر قدرت امریکا و متحدین اروپائی آن کشور ویرانه‌ها را ویرانه‌تر کردند. در طی این مدت بتدریج تمام فابریکات صنعتی و مراکز تولیدی کشور تخریب شد و یا از کار افتاد. درین مدت کارگران کشور تقریباً بطور کلی از محیط کار صنعتی دور مانده و در کارهای غیر صنعتی اشتغال داشته‌اند. ملیون‌ها تن از دهقانان بیزمین و کمزمین، روشنفکران و سایر اقشار زحمتکش مجبور به ترک کشور شده و عمدتاً در کشورهای پاکستان، ایران و کشورهای حوزه خلیج بکار مزدوری پرداخته‌اند. مالداران (دامداری) کشور در حدود (۸۰) فیصد از زمین رفته است و کتله‌های وسیعی از زمین‌داران مجبور بکار مزدوری در داخل و خارج کشور شده‌اند. در طی تقریباً سه سال اخیر با اثر تبلیغات گمراه‌کننده امپریالیست‌های اشغالگر امریکائی اروپائی و سایر متحدین آنها و رژیم دست‌نشانده و فشار بیش از حد دولت‌های پاکستان و ایران، در حدود سه ملیون تن از زحمتکشان کشور به کشور بازگشته‌اند. ولی از آنجائیکه نظام سیلی و اقتصادی کشور تحت سلطه قدرتهای استعمارگر قرار دارد و یک مشت جنایتکار خابین و میهن‌فروش در رأس امور دولتی قرار دارند، کمترین اقدامی در جهت تهیه زمین‌های برای بهبود زندگی کتله‌های ملیونی دهقانان فقیر، کارگران، روشنفکران، مامورین پائین‌رتبه و سایر اقشار زحمتکش جامعه انجام نداده‌اند که در شرایط کنونی در حالت فاجعه باری بسر برده و با مشکلات بیشتری دست بگیران‌اند. دهقانان بیزمین و کمزمین همان وسایل زراعتی ابتدائی شان را در طی یک ربع قرن از دست داده‌اند، اکثر منابع آبی و سیستم آبیاری کشور ویران است و بیش از ده ملیون مین در مزارع، علفچرها و ساحات اطراف شهرها دفن است که روزانه ده‌ها قربانی میگیرد. ازین رو کتله‌های وسیعی از آنها به شهرها روی آورده‌اند، خصوصاً آوارگان داخلی و آنها نیکه تازه بکشور بازگشته‌اند وضعیت رقت‌باری دارند. از آنجائیکه زمین و امکان کار و زندگی و سرپناه در شهرها برای آنها نهایت محدود است بدتر از قبل به شرایط مشقت‌باری مواجه شده‌اند. در شرایط فعلی هر روز به تعداد زاغه‌نشینان و کلبه‌های محقر در اطراف شهرهای بزرگ خصوصاً شهر کابل افزوده میشود. از کتله‌های ملیونی مهاجرینی که از پاکستان و ایران بازگشته‌اند، فقط فیصدی معدودی با مقداری ذخیره از مزد کار و فعالیت و یا صرفه جوئی از همان هزینه زندگی بخور و نمیرشان در ایران، پاکستان و کشورهای خلیج مبلغی را با خود به کشور آورده‌اند که امکان تهیه سرپناه معمولی و تهیه امکان شغل آزادی را دارند.

از جهت دیگر در مدت (۲۵) سال اخیر بخش اعظم سرمایه‌های کمپرادوری و متوسط که از کشور فرار کرده‌اند و در کشورهای

همسایه، (ایران و پاکستان) کشورهای خلیج، کشورهای آسیای میانه، روسیه، امریکا و اروپا و سایر کشورهای فعالیت دارند. در شرایط فعلی هم با ثبات نبود مصونیت و امنیت لازم و عدم ثبات سیاسی جرأت نمیکنند تا سرمایه های شان را بداخل کشور انتقال دهند. ولو اینها سرمایه های شان را وارد کشور نمایند باز هم تغییر چشمگیری از ناحیه تهیه کار و بهبود زندگی برای کتله های میلیونی زحمتکشان کشور ما در شرایط نیمه فنودالی و اشغال استعماری کشور رو نخواهد شد. آنهم در شرایطی که اقتصاد کشور در تمام عرصه ها در ابعاد گسترده ویران است. و این سرمایه های کمپرادوری هم در وابستگی به سرمایه های امپریالیستی در عرصه های فعالیت خواهند کرد که کمتر اشتغالزا است. بخش نلچیزی از سرمایه های کمپرادوری و سرمایه های متوسط و کوچک در بخشهای صنایع سبک و ممتاز سرمایه گذاری خواهند شد؛ آنهم بیشتر به تهیه اجناس استهلاکی مبادرت خواهند کرد که هر کارخانه ظرفیت جذب بیش از چند ده نفر کارگر در وضعیت نامناسب کنونی نخواهند داشت. چنانکه همین اکنون فابریکات پارک صنعتی پل چرخ کابل، فابریکات کوچک تولیدی شهرک صنعتی هرات، فابریکات کوچک تولیدی شهر جلال آباد، قندهار و بلخ قدرت جذب بیش از چند ده کارگر را ندارند. منابع استفاده شده: افغانستان در مسیر تاریخ جلد اول و دیگر منابع علمی مترقی)

## صفحه از تاریخ افغانستان

### پشتونستان:

پشتونستان یعنی سرزمینی که از چترال تا بحر در طول هشتصد میل در کناره راست دریای سند بانقریب اشش میلیون نفوس افتاده و جزء طبیعی افغانستان است. از (۱۸۱۰ تا ۱۸۲۳) مقارن خانه جنگیهای برادران محمدزائی در افغانستان، حکومت سکه پنجاب به تحریک حکومت انگلیس قسمتی از این منطقه را در دو طرف رود سند اشغال نمود. در ۱۸۸۳ حکومت انگلیس توسط معاهده مثلث لاهور انتزاع حصص مغلوبه را رسماً از شاه شجاع فراری اعتراف کرد. امامردم افغانستان با کشتن شاه شجاع و انهدام اردوی انگلیس در ۱۸۴۱ مفاد این معاهده را بطل نمودند. در مقابل، امیر دوست محمد خان گذاشت که انگلیس تا ۱۸۵۴ ولایات سند و بلوچستان را اشغال نماید و هم بعد از امحای حکومت سکه و عقبکشی امیر دوست محمد خان از گجرات و اتک در ۱۸۴۹، خودش را وارث و جانشین سکه در ولایات مغصوبه از افغانستان اعلام نماید. و اما انگلیس با این ولایات افغانی در طول صدسال چه کرد؟ او در قدم اول از تجزیه و تقسیم آغاز نمود و بناهای: چترال، سوات، دیرو باجور (در شمال) ریاستهای: قلات، مکران، خاران، لاسیله، سیبی، پشین دودکی، شوره رود ("بنام بلوچستان برتانوی") (در جنوب)؛ سرحد محکوم؛ دیره جات، پشاور، هزاره و اتک؛ سرحد آزاد؛ تیرا، وزیرستان شمالی، وزیرستان جنوبی، و کرم (در وسط)؛ تمام این مناطق را تقسیم کرد. ارتباط و اداره انگلیس توسط "ایجنسیهای" متعددی با این علاقه ها حفظ میشد، چون: ایجنسی دیره جات، ایجنسی پشاور، ایجنسی هزاره، ایجنسی اتک، ایجنسی ملاکند، ایجنسی

خیبر، ایجنسی کرم، ایجنسی وزیرستان شمالی و جنوبی، ایجنسی کوئٹہ، ایجنسی لورالائی، وایجنسی ژوپ وچگی (چغی).

سیاست ووظیفه این ایجنسی‌ها مبنی بود بر: تولیدنقل داخلی، جلوگیری ازهنوع انکشاف اموراجتماعی اعم ازمدنی و فرهنگی واقتصادی وغیره. اعمارقلاع نظامی، سیستم سرك سازی، خریدن نقاط حاکمه وشاهراه های عمومی وغیره، ودرصورت مقاومت کوفتن مردم باشدت تمامتروباسلحه فایقتروتوپ وتفنگ واخیراطیارات جنگی، وهم محاصره نمودن اقتصادی تاجائیکه ازرفت وآدمردم ومواشی شان درچراگاه هابآتش وخون جلوگیری بعمل می آمد.

انگلیس توسط معاهده دیورندتمام سرحدات آزادراازافغانستان جداوبین"خط دیورند"وخط سرحداتاری یاحدودسرحدمحکوم محصورنمودند. بازبواسطه امتدادسركهقابل سرحدات آزادرانیزشکافته وازسرحدمحکوم تا"خط دیورند"راه خودرابازکردند. لهادسرحدآزادمثل عقاب درقفس افتاد. به این معنی که سرحدافغانستان وهندیعی"خط دیورند"سرحداصلی حکومت انگلیسی هندیبود، بلکه سرحدحکومت مذکورخطی بودکه دردامان جبال تادریای گومل کشیده شده وبنام"سرحدمحکوم"مسماست. بین خط این سرحدمحکوم و"خط دیورند"یک منطقه مستقلی موجودشده که "سرحدات آزاد"نامیده میشد. چهاردریای: کابل، کرم، توچی وگومل که ازبین جبال سرحدآزادعبورمیکند، شاهراه های اصلی است که افغانستان موجوده رابه دریای سندومواری آن رهنمونی میکند. وهم غیرازراهی که بین قندهار کوئته موجود است، بزرگترین راه مواصلات افغانستان راه خیبراست، همچنین کوتل پیوارکرم، راه وادی توچی درشمال وزیرستان وراه گومل درجنوب وزیرستان، ازجمله این چهارراه هاتنهاراه کرم بودکه سرحدمحکوم رابه"خط دیورند"متصل میساخت، راه های دیگرهمه ازمنطقه مستقله عبورمینمود.

حکومت انگلیس این منطقه رابشکل شکارگله اردوی هنددرحالت قروغ قرارداد، وخواست که سپاه انگلیس وقتأفوقتأدراین شکارگاه نه تنهامانورنظامی بلکه ستائزعملی نماید. لهادرطی صدسال صدجنگ خوردوبزرگ بااین مردم دلیربعمل آورد. قشون انگلیس در ۱۸۵۰ بالای بهادرخیل ووزیرستان، در ۱۸۵۲ برسرافریدیها، در ۱۸۵۵ براکاخیلها، در ۱۸۵۹ بالای کرم، ودر ۱۸۶۰ برسرمسعودیهاحمله نمودندواز ۱۸۵۰ تا ۱۹۰۸ تنهابافریدیهاشت جنگ بزرگ، واز ۱۸۵۱ تا ۱۸۶۴ بامهمندیهاشت جنگ بزرگ نمودند. ازمشاهیراین جنگهاییکی هم جنگ "امبیله"در ۱۸۶۴ ودیگری جنگ"میزار"در ۱۸۹۷ (بعدازعقدمعاهده دیورند) است که تاملانند، مهمند، تیراوارکزی، افریدی وغیره مشتعل گردیدوتاسال دیگردوام نمود. انگلیسهاتاروزبرآمدن ازهندوستان، بغرض تسخیرکوه های خیبروسلیمان؛ شمشیرازدست گذاشتند، ودرهرجنگی ازششهازارتاهشت هزارسپاه بکارانداختند. بااین مساعی که امپراطوری انگلیس بخرج دادبایستی دیگرازسرحدآزادومردم آزادنام ونشان دردنیای نیماندواگربراعظمی میبودهم مسخرمیگردید. ولی اینطورنشد، انگلیس درهرجنگ باسرحدآزادازصدنفرتا هزارنفرکشته بیشتردرمیدان جنگ میگذاشت ودربرابرحمله حملات متقابل بازمی یافت. درطی صدسال تنهامهمندیها ۲۵ باربرسرانگلیسهاریختندووزیریهادرمدت نیم قرن ده باربرانگلیسههاجوم نمودند.

نتیجه این دفاع بینظیرافغانهااین بودکه امپراتوری انگلیس ازتسخیرمستقیم تمام ولایات شرقی افغانستان مایوس وناکام گردید. پس مجبوربودکه ازچترال تابحرحق آزادی مردم وخودمختاری داخلی روسای محلی رااعتراف کندوبادردست گرفتن چنین روسای به قیمومیت خوددوام دهد. سلطه مستقیم انگلیس دروسط این منطقه طولانی منحصروولایات پشاورو دیره جات (صوبه سرحدشمالغربی) ودرجنوب این منطقه منحصربه علاقه های سیبی وپشین ودوکی وشوره

روت" بلوچستان برتانوی" بود.

خوب انگلیسها در این دو حوضه مفتوحه خود چه کردند؟ اینها هر دو حوضه را در حالت عقب افتادگی حفظ کرده و از ریفورمهای ناقصی که در هندوستان بعمل می آمد، هم محروم نگهداشتند، و حتی این مردم از آن حقوق سیاسی کمی که مردم هندوستان داشت نیز بی بهره ماندند. این در نصف اول قرن بیستم (۱۹۲۲) که تازه "حقوق" اتباع هندوستانی انگلیس، بمردم این سرزمین داده شد. معهداقتصاد صوبه سرحد در دست اقلیتهای غیرافغان باقیماند.

در طول و عرض این منطقه وسیع فقط یک فابریکه میوه و یک فابریکه چینی سازی موجود شد و پس از نظر فرهنگ در تمام مکاتب این منطقه تنها چهار نوع هزار شاگرد میتوانست تحصیل کند و آنهم در دسترس متمولین و اشراف بود. این در قرن بیستم بود (۱۹۱۲) که کالج اسلامی پشاور توسط نوایها و فوئودالها تأسیس گردید. البته بعد از آنکه در صوبه سرحد کابینه های باصلاح آنروز کانگریسی از خود افغانها بیامان آمد، ریفورمهای عملی گردید، از ۱۹۲۷ معارف توسعه یافت و در سال ۱۹۵۰ کالج اسلامی پشاور به یونیورسیتی تبدیل گردید. در رأس کابینه "داکتر خان" برادر عبدالغفار خان مشهور قرار داشت؛ آنکه در ۱۹۵۸ کشته شد؛ و وزیر معارف قاضی عطاوالله خان مشهور بود که بعدها در حبس سیاسی پاکستان ازین رفت.

گرچه انگلیسها ولایات متصرفه افغانی را در سواحل سندبشکل غیرمنکشف نگهداشتند ولی از جلوگیری جنبش و نهضتهای سیاسی این مردم عاجز بودند. جنبشهای سیاسی اینها از همان قرن نهم آغاز کرده و در قرن بیستم خصوصاً بعد از جنگ اول بین المللی پیشرفت کرد. انگلیسها که از این جنگ فاتح برآمدند در بدل خدمات هندوستان، روش انتقامی در پیش گرفتند. صوبه سرحد که خواهی نخواهی تحت اداره حکومت انگلیس هند بود، مجبوره دلچسپی گرفتن در امور هند گردید. اولین جلسه عمومی افغانها در "اتمنزائی" تحت رهبری عبدالغفار خان تشکیل و برضد روش انگلیس احتجاج شد. خان عبدالغفار خان با سایر رهبران افغانی داخل زندان انگلیس گردید. متعاقباً افغانستان جنگ سوم را با انگلیس اعلام کرد و اعلامیه در پشاور منتشر ساخت و وعده داخل شدن در پشاور میداد. در ۱۹۲۱ هنگامیکه رهبران افغانی صوبه سرحد محبوس بودند، شعب ای از "جمعیت خلافت" در پشاور افتتاح شد و این همان جمعیتی بود که بعد از جنگ اول بین المللی از طرف رهبران سیاسی و مسلمان هندمولوی محمد علی خان و شوکت علیخان تأسیس شده بود. در ۱۹۲۲ هنگام ورود پرنس اف و یلز، مردم پشاور مظاهره مخالفانه کرده و وعده محبوس دادند.

..... بعد از عبدالغفار خان، به تعقیب فعلیتهای حاجی ترنگزائی، در ۱۹۲۴ "انجمن اصلاح افغانه" را تشکیل کرد. رفقا و همکاران این مردم محمد اکبر خان خادم، میان احمد شاه خان، قاضی عطاوالله خان (مؤلف دپشتنوتاریخ)، جعفر شاه خان کاکاخیل، عبدالکریم خان و غیره بودند. این انجمن در ۱۹۲۹ تشکیل جلسه داد و در ۱۹۲۰ "خدائی خدمتگاران" یعنی "سرخ پوشان"، لباس نسواری داشتند، متشکل گردید. اما با وجود این فداکاریهای که مردم و رهبران سیاسی صوبه سرحد نشان دادند و در پشاور و بنوکوهات و دیره اسمعیل خان و غیره با انگلیسها تصادم کردند و حتی افریدیها در پشاور حمله نمودند و کشته و محبوس بسیاری دادند، از استحصال نتیجه مطلوب که آزادی ملی بود محروم ماندند. زیرا اینها که از افغانستان جدا نگهداشته شده بودند، در مبارزات بزرگ ضد امپراتوری تنها و لذناچار بودند که به قوه های مبارز هندوستان چشم بدوزند. در حالیکه در رأس مبارزات ملی دوقوت کانگریس و مسلم لیک قرارداد است و هیچ یک به منافع خاص و ملی افغانهای صوبه سرحد پایبندی نداشتند. کانگریس هندوستان وسیعتر میخواست و مسلم لیک طالب کشور جداگانه مسلمان نشین بود. البته کانگریس که متحد و قویتر بود نظر انگلیس را بیشتر جلب میکرد، در حالیکه مسلم لیک



زیرتأثیر اکثریت و طرفدارانگلیس دست و پامیزد، زیرا اعضای متنفذ و قویتریگ عبارت از فنودالهای بزرگ، نوابها جاگیرداران و خانهای بودند که خودارتباطی با منافع توده های مردم نداشتند. به همین جهت مسلمین نیز در دسته جات متعددی چون کانگری و لیکی و جمعیت العلمائی و غیره منقسم شدند. پس افغانهای صوبه سرحد نسبت به مسلم لیک بیشتر به کانگریس چشم دوختند. گرچه عبدالغفارخان محبوبس بغرض پیوستن به مسلم لیک مراجعه هم کرد، ولی لیکی هانی پذیرفتند و کانگریس با آغوش باز از افغانها استقبال کرد.

اینست که درین افغانهای مبارز افتراق وجدائی و تجزیه قوادریک مرحله بسیار نازکی پیدا شد، و اجانب ازین وضع برای منافع خود استفاده کردند، در حالیکه ملت افغن ضرر فراوان کشید. افغانها قسماً کانگریسی و قسماً لیگی شده، ملیون کمزور گردیدند و درین سرخ پوشان اختلاف بمیان آمد. در مقابل مسلم لیک در جلسه بزرگ الله آباد بریاست شاعر مشهور داکتر اقبال، شعار "پاکستان" را بمیان آورد که بعدها این شعار در ۱۹۴۰ تصویب شد. کانگریس هم در ۱۹۴۶ جواهر لعل نهرو را در سرزمین افغانهای صوبه سرحد اعزام نمود، گرچه نهرو در گشت و گذار خود از طرف افغانها پذیرائی خوب نشد، در حال لوئی مونت بیتن لادویول در ۲ جون ۱۹۴۷ تقسیم هندوستان را اعلان کرد و افغانهای صوبه سرحد در حالت اضطراب باقیمانند.

رایگیری فرمایشی یعنی اختیاریکی از دو کشور هند و مسلمان (هند و پاکستان) در پشاور از ۶ تا ۱۷ جولای همین سال آغاز و انجام یافت. در حالیکه رأی مردم بر پای الحاق به افغانستان و یازندگی مستقل خواسته نشد. مردم آزادخواه صوبه سرحد با این رایگیری مقاطعه کردند. پاکستان نه اینکه در مقابل رأی دهندگان قرآن و کتاب هند و مقابل نمود بلکه برای رایگیری تقلب در پیش گرفت و مجال رأی دهی برای مردمان پنجابی و هندی که در این صوبه میزیستند فراهم کرد. معهداً از تقریباً سه ملیون نفوس سرحد کمتر از سه صد هزار آدم رأی گرفته شد و بدین ترتیب در مقابل هند، پاکستان "اکثریت" بدست آورد. حکومت انگلیس هم حکم الحاق صوبه سرحد را به پاکستان صادر نمود. در ۱۴ اگست موجودیت پاکستان بشمول ولایات سند، بنگال، پنجاب، بلوچستان و صوبه سرحد (پشاور و دیره جات) اعلان شد. در حالیکه دولت افغانستان هنوز در روی میز سبزمشغول نوته بازی و عملابحیث تماشاچی باقیمانده بود.

دولت پاکستان که ازین وضع دولت افغانستان سوء استفاده نموده بود، جسارت یافت و متعاقباً دست به امحای هویت ملی افغانها و ادغام آنها در ملیت پنجاب زد. پس کابینه ولایتی صوبه سرحد که متکی به اکثریت پارلمانی بود لغو شد، آزادخواهان افغان در چهار سده گلوله باران گردید، خان قلات و خان باجور و نواب امب معزول و محبوس شد، احزاب ملی ازین رفت و رهبران مردم در زندان جا گرفت. مهلجرین پنجابی در مناطق افغانی فروریخت و باالآخره "سرحدات آزاد عهد انگلیسی" هم "جزء لاینفک" پاکستان اعلام شد. در نهایت "صوبه سرحد" در "یک یونت پاکستان غربی" بشکل یک اقلیت غرق گردیده و در زیر خطر امحای ملیت افغانی قرار گرفت. گرچه هنوز سرنوشت آینده این سرزمین و مردم افغانی آن مجهول است، ولی این قدر مسلم و معلوم است که تمام اراضی و مردمی که از چترال تا بحر افتاده اند افغان بوده اند و در آینده نیز افغان خواهند بود. این مردم از طریق مبارزه میتوانند خویش را از سلطه اجانب برهانند. (از افغانستان در مسیر تاریخ جلد اول)

## گوشه‌ از آلبوم افتضاح امپریالیستهای امریکائی وانگلیسی در زندان ابوغریب عراق!

انتشار آلبوم ننکین زندان ابوغریب در عراق باردیگر طبل رسوائی امپریالیستهای امریکائی انگلیسی رابصدا در آورده و پیده از روی جنایات شرم آور و اعمال شکنجه های غیر انسانی آنها را علیه زندانیان عراقی برداشت. تصاویر این صحنه های شرم آور خلاف تصور آقای بوش و سایر سردمداران قصر سفید و دولت انگلستان در مطبوعات جهان بازتاب گسترده یافت که حس نفرت و انزجار توده های مردم، نیروهای مترقی و هراسان بشر دوستی را در سراسر جهان برانگیخت. انتشار این آلبوم در موردش که گوشه از جنایات ننکین ضد انسانی اشغالگران امریکائی انگلیسی و متحدین آنها را بنمایش میگذاشت؛ هر چه بیشتر توجه جهانیان را به ابعاد وسیع جنایات و ستمگریهای وحشیانه و پایداری عزت و حیثیت مردم عراق بوسیله متجاوزین استعمارگر امریکائی انگلیسی جلب نمود و موجب سرافکنندگی و شرمساری تمام دولتها، نهادها و افرادی شد که ابلهانه و خود غرضانه تجاوز و وحشیانه و اشغال استعماری کشور عراق و در بند کشیدن خلق آنکشور را توجیه میکردند. نظامیان امریکائی نه تنها به اعمال شکنجه های وحشیانه و دیگر اعمال ضد انسانی علیه زندانیان مبادرت کردند بلکه چندین زندانی را در زیر شکنجه کشته اند و جناتیکارانه زنان زندانی را در عراق مورد تجاوز جنسی قرار داده اند.

همزمان با انتشار تصاویر مستند از رفتار و اعمال انواع شکنجه های وحشیانه نظامیان امریکائی در زندان ابوغریب عراق، راپور موارد مشابهی از زندانهای امریکاد افغانستان انتشار یافت که اسیران افغان در بیست زندان از جمله بگرام، کنرویکتیا و سایر مناطق بوسیله نظامیان امریکائی مورد شکنجه های ضد انسانی شرم آور قرار گرفته و چندین تن از زندانیان از شدت ضرب و شتم و شکنجه جان داده اند. از جمله زندانیان افغان سید نبی صدیقی که مدتی را در زندان امریکا در پکتیا بوده طی مصاحبه با بی بی سی گفت که: "امریکائیه علاوه بر لبت و کوب و شکنجه های عذاب دهنده عکسهای برهنه از او گرفته اند و مورد بی حرمتی جنسی نیز قرار گرفته است."

گرچه سردمداران قصر سفید در امریکا سفیهاه سعی کردند تا رسوائی زندان ابوغریب در عراق و زندانهای افغانستان را عمل و رفتار عده معدودی از نظامیان "خود سر" امریکائی وانمود کنند؛ اما خلاف خواست آنها حقایق افشاشد که مقامات دولت امریکا از جمله پنتاگون و شخص وزیر دفاع آقای "رامسفلد" دستور چنین شکنجه های را صادر کرده است. چنانکه بتاريخ (۱۶) جون جنرال جیم کورپوسکی "مسئول زندان ابوغریب" که بعد از افشای جریان افتضاح آور زندان ابوغریب و صدا کردن کوس رسوائی دولت بوش از وظیفه اش معلق شد طی مصاحبه با واشنگتن پست چنین گفت: "جنرالان بزرگ امریکائی در عراق از جمله جنرال "مولر" بلت ها گفته بود که بازندان این عراقی مانند سگ باید رفتار شود، اینها مانند سگ هستند و اگر چنین رفتاری با آنها نکنید کنترل آنها مشکل خواهد بود."

عکسهای مختلف این آلبوم که به وضعیتها و حالات مختلف تهیه شده است بخوبی نمایانگر نحوه برخورد، اعمال انواع و اشکال شکنجه های سبعانه جسمی و روحی، تحقیر و توهین و رواداشتن بی حرمتی به شخصیت زندانیان و رفتارهای منافی اخلاق از جانب نظامیان امریکائی در برابر آنهاست، که از جنبه های مختلف باید مورد توجه قرار گیرد؛ ولی عمدتاً این گونه اعمال بمنظور شکست دادن مقاومت و خرد کردن روحیه سلحشوری زندانیان صورت گرفته است. زیرا اکثر این اسیران کسانی اند که "بجرم" ضدیت و مقاومت علیه اشغالگران امریکائی انگلیسی و متحدین آنها دستگیر و زندانی شده اند که هدف آنها را تسلط استعماری امریکا و انگلیس و حصول استقلال و آزادی کشورشان تشکیل میدهد. ازینرو متجاوزین امریکائی شدیداً با آنها خصومت وریده و تنفر نشان داده اند و با کمال توحش و پستی به شکنجه ها و اعمال ضد بشری علیه آنها متوسل

شده اند تا بزعم شان آنها را حقیر ساخته و احساس آزادی خواهانه و روحیه سلحشوری شان را بکشند. و از جهتی هم هر کدام از این تصاویر ترجمان جنبه های از ابتدال فرهنگی و نورمهای اخلاقی امپریالیزم خاصاً امپریالیستهای غربی میباشد که کاذبانه خود را جهان "متمدن" و "علمبردار حقوق بشر" و امضا کنندگان میثاقهای بین المللی مبنی بر منع شکنجه، تعذیب و بیحرمتی اسرای جنگی و زندانیان معرفی میکنند.